

سعیدی، عباس (۱۳۹۱)، "مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی (بخش نخست)" در: فصلنامه برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی، سال اول، شماره اول (زمستان ۱۳۹۱)، صص ۹-۲۶؛

مفاهیم بنیادین در برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی (بخش نخست)

دکتر عباس سعیدی^۱

چکیده

در دهه اخیر حجم قابل توجهی از کتابها و مقاله‌های علمی در ایران در شاخه‌های مختلف دانش جغرافیا انتشار یافته است. اغلب این نوشته‌ها به مسایل خاصی پرداخته‌اند، هرچند به ندرت حاوی مطلبی در باره شرح و تبیین انواع مفاهیم و اصطلاحات این رشته بوده‌اند. افزون بر این، مفاهیمی که به کار رفته‌اند، کمتر از لحاظ معنایی به درستی در تناسب با مباحث و در مواردی حتی نادرست و گمراه‌کننده بوده‌اند؛ این نکته به‌ویژه در مورد خطاهای وارد شده از راه ترجمه این مفاهیم به فارسی صادق است. علاوه بر این، آنچه در این نوشته‌ها بیش از هرچیز مورد غفلت واقع شده، گرایشها و رویکردهای نوین در جغرافیا، بویژه مباحث فضایی و نظریه‌های برنامه‌ریزی بوده است. در مقابل، آنچه بیشتر مورد عنایت بوده، مقاله‌های مبتنی بر مطالعات موردی دانشجویان در قالب پایان‌نامه‌های تحصیلی بوده است. در نتیجه، نوعی ابهام در تبیین و کاربرد مفاهیم بنیادین و افزون بر آن، سردرگمی دانشجویان این رشته پدید آمده است. هدف اصلی از این مقاله کوشش در راه شرح و تبیین مفاهیم کلیدی مطرح در مباحث مربوط به فضا و برنامه‌ریزی فضایی در چارچوب جغرافیای کاربردی است.

کلیدواژگان: جغرافیا؛ مکان؛ فضا؛ نظام فضایی؛ ساختار فضایی؛ کارکرد فضایی؛ سازمان فضایی؛ برنامه‌ریزی کالبدی؛ برنامه‌ریزی فضایی؛ برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی.

۱. استاد گروه جغرافیای انسانی، دانشکده علوم زمین، دانشگاه شهیدبهبشتی

Fundamental Terms and Conceptions in Physical-Spatial Planning
Abbas Saidi

Keywords: Modern Geography; Place; Space; Spatial System; Spatial Structure; Spatial Function; Spatial Organization; Physical Planning; Spatial Planning; Physical-spatial Planning.

Abstract:

In recent decade in Iran, there have been published a vast number of books (compiled or translated) and scholar articles on different issues in various branches of geography. Most of these publications often focus on particular issues, but only rarely offer an expansive overview of the variety of terms and concepts in use within the field; Moreover, the conceptions used are mostly not meaningfully relevant and in some cases even misleading (it is especially true in falsities in translating these terms and conceptions into Persian). Moreover, the new trends and approaches in modern geography, especially spatial debates and planning theories are in some way the most neglected topics in these publications. In contrary, the most interested fields in these publications are often students' thesis-based case study ones, compiled mostly by students themselves. So, some problems have been evolved from insufficient descriptions and lack of sufficient clear and perceptible definitions. The result has been not only a growing vagueness of some terms and definitions, fundamental to applied geographies, but the misleading of growing number of students of the field. The main aim of this article is to provide a relative detailed description and discussion of the terms and concepts which are central to the theoretical debate and empirical research in spatial planning within modern applied geography.

مقدمه و طرح مساله

از زمانی که جغرافیا وارد مرحله نوینی از حیات بس دراز خود شد و قالبی نو یافت و اصطلاح "جغرافیای کاربردی" (استمپ، ۱۹۶۰)^۱ به عنوان پرچمی برافراشته بر بام جغرافیا معنادار شد، بسیاری از جغرافیدانان با شوری تازه مفاهیم جدیدی همچون فضا، تحول فضایی و برنامه‌ریزی فضایی^۲ را به کار گرفتند (اولمن، ۴۱-۱۹۴۰؛ هارتسهورن، ۱۹۵۸؛ ایسارد، ۱۹۴۹، ۱۹۶۰؛ بانج، ۱۹۶۲؛ کیزولم، ۱۹۶۲؛ فریمن، ۱۹۶۷)؛ در حالی که سالها از ورود عنصر فضا در قالب مقوله "محل استقرار"^۳ به مباحث جغرافیایی می‌گذشت (فون تونن، ۱۸۴۲؛ زومبارت، ۱۹۱۰؛ وبر، ۱۹۱۴؛ گرادمان، ۱۹۲۵؛ هتتر، ۱۹۲۷؛ کریستالر، ۱۹۳۳)، اما این مفهوم با اقبال گسترده‌ای روبرو نشده بود.^۵ شاید زبان بیان این مفهوم نو فراگیر نبود، زیرا به محض آن که به دنیای جدید^۶ و زبان انگلیسی راه یافت^۷، اقبالی تازه یافت و به تدریج، مورد استفاده بیشتر و گسترده‌تری قرار گرفت. گویا چنان که شپرد (۲۰۰۷: ۱۲۱) اشاره دارد، جغرافیدانان گمشده خود را یافته بودند؛ به راستی به نظر می‌آمد، این آخرین سنگر جغرافیدانانی بود که در پی جستجوی شالوده‌ای نظری (تئوریک) برای دانش خود بودند. به سخن دیگر، جغرافیدانان در آن زمان می‌بایست یا در چارچوب تنگ توصیف مکانها با تکیه بر توضیح نقشه‌ها باقی می‌ماندند و یا عنصری نظری و کارآمد برای تبیین روابط متقابل طبیعت و جامعه می‌یافتند (همانجا). از سوی دیگر، مستقل از این که فضا چقدر و چگونه در تعیین و توضیح موضوع اصلی جغرافیا به کار می‌آمد، در تبیین ماهیت این علم جایگاهی تازه و ماندگار یافت (همانجا؛ ضمنا هارتسهورن، ۱۹۵۹؛ جانستون، ۱۹۹۱)، تا جایی که

۱. عنوان فرعی کتاب استمپ حاوی پرسشی ساده، اما کاملا کاربردی بود: "چگونه پژوهش و تحلیل جغرافیدانان می‌تواند به شناسایی بریتانیای امروین کمک کند و در برنامه‌ریزی آینده آن به یاری آید؟"
 ۲. برنامه‌ریزی فضایی (Raumplanung) [به انگلیسی: spatial planning]، همان اصطلاحی است که در فرانسه به aménagement du territoire تعبیر و بعدها، از فرانسوی به فارسی به "آمایش سرزمین" ترجمه شد (ضمنا نگاه کنید به: سعیدی، ۱۳۹۱).

3. Standort (Location)

۴. گرادمان استاد کریستالر بود و به گفته کریستالر ایده اصلی تئوری مکان مرکزی از آن او بود (کریستالر، ۱۹۳۳، مقدمه)
 ۵. فریدریش راتسل (۱۸۴۴-۱۹۰۴) [در فارسی: راتزل] را یکی از سرشناس‌ترین افرادی دانسته‌اند که با ۱۲۰۰ کتاب و مقاله منتشرشده (به جز نوشته‌هایی که در آرشیوها موجود است)، نقشی اساسی در طرح مسایل فضا و برپایی رویکرد فضایی در جغرافیا داشته است؛ ناتر (۲۰۰۵: ۱۷۱) می‌نویسد، آثار او به سبب ناآشنایی اغلب جغرافیدانان جهان به زبان آلمانی، کمتر به‌طور جدی مورد توجه و مطالعه قرار گرفته است.

۶. منظور ایالات متحد است؛ هارتسهورن (۱۹۵۹) [در ایران: هارتشورن] با کتاب نگاهی به ماهیت جغرافیا در معرفی و پراکندن دیدگاه فضایی رایج در جغرافیای آلمان و مفهوم فضا در ایالات متحد و سپس، دیگر کشورهای انگلیسی زبان، نقش بنیادین داشت (ضمنا نگاه کنید به: جانستون، ۱۹۹۱ و ترجمه فارسی بخشهایی از این کتاب توسط نگارنده).

7. Space (n.); Spatial (adv.)

آن را "ماده بنیادین دانش جغرافیا" خواندند (ثریفت، ۲۰۰۹: ۹۵). بدین ترتیب، شاید بتوان اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی را همراه با انتشار مجموعه مقاله‌هایی از جغرافیدانان جوان و پیشتاز آن زمان،^۱ در قالب دوره کتابهای *مدلها در جغرافیا* (هگت و چیزولم، ۱۹۶۷)،^۲ سرآغازی هدفمند برای این استقبال به‌شمار آورد. از آن زمان، مفهوم *فضا* ملک طلق جغرافیدانان نوگرا شد، هرچند هنوز جغرافیدانان دیگری به‌راه سنتی و همیشگی خود ادامه می‌دادند و می‌دهند (لیو و دیگران، ۲۰۰۸؛ ضمنا نگاه کنید به: مسی، ۱۹۸۵).

در همین دوره بود که "انقلاب کمی" از راه رسید و بنابر نوشته سوجا (۲۰۰۱: ۱-۱) که خود یکی از پیشتازان این دگرگونی بود، کانون اصلی مباحث جغرافیایی را بر ساخت نوعی "علم ریاضی فضا"^۳ استوار ساخت که تصور می‌رفت، می‌تواند تمام پژوهشهای تجربی جغرافیایی را بر اساس "معیارهای فرمولوار فضایی" توصیف و مدل‌سازی کند. البته هدف، ایجاد نوعی هندسه جدید، یعنی زبانی منطقی-ریاضی بود که بتواند خلاصه و فرمول‌وار، تمام صورت‌بندیها و مقوله‌های جغرافیایی را از سطح محلی گرفته تا سطح جهانی، تبیین نماید.^۴ چیزی نگذشت که اصطلاح *فضا* به سایر علوم اجتماعی، از جمله جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و ... راه یافت (هوبارد، ۲۰۱۲: ۲۳) و به گفته ثریفت (۲۰۰۸)، *دوره فضایی*^۵ را پدید آورد (ضمنا: وارف و آریاس، ۲۰۰۹).^۶ فوکو (۱۹۸۶: ۲۳)، فیلسوف و نظریه‌پرداز اجتماعی، این دوره را سرآغاز سده بیستم میلادی به‌شمار

۱. از بین ایشان می‌توان از پیتر هگت، ریچارد چورلی، دیوید هاروی، برایان بری، دیوید استودارت، ری پال و دیوید گرگ نام برد.
 ۲. این کتابها عبارت بودند از: *مدل‌های اجتماعی-اقتصادی در جغرافیا*، *مدل‌های یکپارچه در جغرافیا و مدل‌های طبیعی و اطلاعات در جغرافیا*؛ این ۳ کتاب در سال ۲۰۱۲ تجدید چاپ شدند.

۳. لغبور (۱۹۹۱) نیز این دانش را *علم فضا* می‌خواند. در مقابل این جریان، ورن (۱۹۹۳: ۲)، جغرافیدان مخالف دیدگاه *فضایی*، اصل قضیه را به‌زیر سؤال می‌برد و می‌پرسد: "چه شد که جغرافیا را *علم فضایی* خواندند؟" و در پاسخ می‌نویسد: "این را باید خطای یکی از بزرگترین پایه‌گذاران جغرافیای نوین، یعنی آلفرد هتتر و سوء تفاهم او نسبت به اثر جغرافیایی کانت [فیلسوف آلمانی] به‌شمار آورد."

۴. همان‌گونه که سوجا (همانجا) می‌نویسد، در آن زمان (دهه ۱۹۶۰ میلادی) این تصور در بین جغرافیدانان پیشرو حاکم بود که "با کمی‌کردن تبیین جغرافیایی، نوعی وجاهت علمی نصیب دانش جغرافیا خواهد شد و این علم به صف "علوم واقعی" خواهد پیوست." جالب است که پس از گذشت حدود ۵۰ سال، این رویکرد- در سالهای اخیر- در بین بعضی جغرافیدانان جوان ایرانی مورد تقلید قرار گرفته است؛ این عده تصور می‌کنند، همه پیچیدگیهای محیطی-اکولوژیک و اجتماعی-اقتصادی جوامع انسانی و به معنایی، همه معرفت و اندیشه جغرافیایی را می‌توان با فرمول و مدل‌های ساده‌شده دریافت. در واقع، نباید فراموش کرد که جغرافیای نوین، اندیشیدن نوین و آزاد است در باره کنش‌ها و نقش‌پذیری انسانها در تولید فضاها (گریگوری و ایوری، ۱۹۸۵؛ سوجا، ۱۹۹۰؛ هاروی، ۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۵، ۲۰۰۹؛ اسمیت، ۱۹۹۰؛ مسی، ۲۰۰۵؛ ثریفت، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹؛ و بسیاری دیگر...) و نه اسیرشدن در قالب‌های تنگ از پیش تعیین‌شده محاسباتی.

5. Spatial Turn

۶. لازم به یادآوری است که بعضی اقتصاددانان، از جمله ایسارد (۱۹۱۹-۲۰۱۰)، در پیشبرد مباحث فضایی در عرصه *اقتصاد فضا* نقش ارزنده‌ای داشته‌اند (ایسارد، ۱۹۶۰؛ لوید و دیکن، ۱۹۹۰؛ مریمن، ۲۰۱۲: ۷). هرچند، مباحث اولیه فضایی بیشتر توسط اندیشمندان جغرافیای اقتصادی در آلمان مطرح شد؛ والتر کریستالر (۱۹۳۳) اندیشه‌های خود را در باره *نظریه مکان مرکزی* در قالب مباحث جغرافیای اقتصادی مطرح ساخت (ضمنا: یووانویچ، ۲۰۰۹).

می‌آورد که طی آن، "اندیشمندان موقعیت استقرار را هم‌زمانی،^۱ هم‌پیوندی^۲ و شبکه‌های روابط را به‌مثابه عامل کانونی در تبیین پدیده‌های اجتماعی می‌دیدند." البته، راهیابی این اصطلاح به این علوم همراه با برداشتهای متفاوت از آن، یک نتیجه دوگانه و ظاهراً متعارض به‌همراه داشت: از یک‌سو، به گسترش مفهومی فضا یاری رساند و از دیگر سو، به چندگانگی و پیچیدگی معنایی آن انجامید. این نتیجه در سالهای بعد به مرفعه تخصصی در بین اندیشمندان حوزه‌های مختلف تخصصی منجر شد (لفبور، ۱۹۸۴؛ ورنلن، ۱۹۸۸؛ هاروی، ۱۹۸۴؛ سوگا، ۱۹۹۰) و حتی در همان سالهای نخستین، کار بدانجا کشید که بعضی منکر اهمیت مطالعات جغرافیدانان که مبتکر مفهوم بودند، شدند؛ مثلاً فرانسوا پرو (۱۹۵۰)، در قالب فهم خود از فضا، و البته با کم‌اطلاعی از مباحث نوین جغرافیایی، بویژه در آلمان، جغرافیا و جغرافیدانان را شایسته ورود به مباحث فضایی نمی‌دانست!

بسیاری حتی تا سالها بعد، هنوز جغرافیا را علم شناخت بستر طبیعی به حساب می‌آوردند. پیر بوردیو، جامعه‌شناس اندیشمند و نظریه‌پرداز مشهور (۱۹۳۰-۲۰۰۲)، با این باور که "جامعه‌شناسی، در اصل، خود را به عنوان [علم] شناسایی اجتماعی معرفی می‌کند" چنین استدلال می‌کرد که "بر این مبنا، جهان اجتماعی را می‌توان به مثابه یک فضا (با ابعادی متعدد) معرفی کرد؛ فضایی که بر پایه اصول تفاوت یا توزیع متاثر از ویژگیهای اثرگذار در جهان اجتماعی برپا شده است" (۱۹۸۵: ۷۲۳-۷۲۴).^۳ او که همچون اغلب اندیشمندان خارج از عرصه جغرافیا، بین فضای اجتماعی و فضای جغرافیایی تفاوت اساسی قائل بود، اضافه می‌کند: "همین امر می‌تواند در مورد رابطه موجود بین فضای جغرافیایی و فضای اجتماعی برقرار باشد. این دو نوع فضا هرگز برهم منطبق نمی‌شوند، اما برخی تفاوتها که معمولاً در اثرگذاری فضای جغرافیایی دخیل هستند، مثلاً تعارض مرکز و پیرامون، برخاسته از تاثیر فاصله در فضای اجتماعی است؛ مانند توزیع نابرابر انواع مختلف سرمایه در فضای جغرافیایی" (ص ۷۴۳). به هر تقدیر، کاربردی‌شدن جغرافیا و سپس ورود به مقوله برنامه‌ریزی،^۴ باز هم مفاهیم تازه‌تری را به‌ارمغان آورد که مهمترین آنها برنامه‌ریزی فضایی بود (لوید و دیکن، ۱۹۹۰). بدین ترتیب، با گسترش طرح مفاهیم نو و بهره‌گیری از آنها در عرصه‌های مختلف، مفهوم فضا پیوسته با برداشتها و تعبیرهای

1. Simultaneity

2. Juxtaposition

۳. بوردیو (۱۹۸۵: ۷۲۶) بر پایه سخن ارسطو، در باره بنیادهای شکل‌گیری گروهها در فضای اجتماعی می‌نویسد: "جهان اجتماعی، همچون هستی، پیوسته در حال دگرگونی و برپایی است. این جهان بر مبنای اصول متفاوت تصور و تقسیم (مثلاً تقسیم قومیتی) به‌طور عینی ادراک، دگرگون، و به‌طور جمعی ساخته می‌شود. اما گروه‌بندیهای مبتنی بر ساختار فضا که بر حسب توزیع سرمایه ساخته می‌شوند، ظاهراً پایدارتر و بادوام‌تر هستند، حال آن‌که دیگر شکل‌های گروه‌بندی پیوسته در معرض اضمحلال و تعارض برخاسته از فاصله‌های موجود در فضای اجتماعی قرار دارند. سخن از فضای اجتماعی بدان معناست که هیچ‌کس نمی‌تواند با هرکس دیگر، بی‌توجه به تفاوت‌های بنیادین، بویژه تفاوت‌های اقتصادی و فرهنگی در یک گروه جای گیرد. اما این امر هیچ‌گاه به‌طور کامل امکان سازماندهی عوامل را بر مبنای دیگر اصول تقسیم-مثلاً قومیتی یا ملی-منتفی نمی‌سازد، گرچه بایستی به‌یاد داشت که این اصول قاعدتاً با اصول بنیادین، همراه با خود گروه‌های قومیتی که لااقل کم و بیش در فضای اجتماعی بر حسب سلسله‌مراتبی برپا شده‌اند، در پیوند قرار دارند."

۴. کتاب فریمن به نام "جغرافیا و برنامه‌ریزی" (۱۹۶۷) ظاهراً نخستین کتاب در این زمینه است.

تازه‌تری همراه می‌شد، تا آنجا که در گذر زمان، این مفهوم که ترکیبهای تازه‌ای نیز یافته بود^۱، با آنچنان گستره‌ای از معانی درگیر شد که کم‌کم به واژه‌ای "ساده، اما گنگ" تبدیل گردید (اسمیت، ۱۹۹۰: ۹۲؛ هوبارد، ۲۰۱۲: ۲۳)، چنان‌که انگاری بهره‌گیران از این اصطلاح با یکدیگر در "برج بابل" سخن می‌گویند... و گویا دیگر هیچ‌کس، چه در درون فضای جغرافیا و چه در دیگر عرصه‌های علوم اجتماعی، سخن دیگری را به درستی دریافت نمی‌کند. آشکار است که یکی از بنیادی‌ترین علت‌های این "سردرگمی مفهومی" به‌سادگی به نحوه درک ما از دانش جغرافیا باز می‌گردد.^۲

در واقع، نمی‌توان با برداشتهای سنتی، در راه شناخت جغرافیای نوین و شناسایی درست مباحث آن گام برداشت. در این راه، نگرش به این دانش در قالب تعریف عمومی "شناخت روابط انسان و محیط" و بحث مکرر درباره مفاهیم بسیار کلی *انسان و محیط*، نه به‌طور منطقی قابل درک است و نه می‌تواند ابزاری مناسب برای درگیر شدن با مباحث مبتلا به جوامع انسانی به حساب آید. از این رو، گام‌نهادن در مسیر نوین جغرافیا، مستلزم بازنگری جدی در چارچوبه‌های فکری پیشین و به سخن ساده، نوعی *خانه‌تکانی* ذهنی است. اکنون، در چنین وضعیتی و پیش از هر چیز، لازم و بل الزامی است، تا نه تنها به بازبینی تعریف و جایگاه این علم بپردازیم، بلکه در همان چارچوب، به تبیین مفاهیم کلیدی آن بنشینیم.

این مقاله در این راستا می‌کوشد، این مفاهیم بنیادی را در چارچوب تعریفی مشخص و در ارتباط با برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی^۳ به‌راه نقد و تبیین بکشاند. بنابراین، برای ورود به این بحث و یافتن چندوچون برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی و جایگاه آن، از یک سو و تبیین مفاهیم بنیادین آن، از سوی دیگر، پیش از هر چیز نیازمند تعریفی متناسب از علم جغرافیای نوین هستیم، تا هم معلوم گردد در چه قالبی سخن می‌گوییم و هم خط و مرز بین رویکردی جغرافیایی و سایر رویکردها به این مبحث مشخص گردد.^۴ از این رو، بی‌سبب نبوده است که

۱. پهنه این ترکیبها هنوز رو به گسترش دارد؛ ترکیب‌هایی همچون فضای ناحیه‌ای، فضای شخصی؛ فضای اجتماعی؛ فضای هویت؛ فضای ساخت‌وساز؛ فضای عینی؛ فضای شهری؛ فضای کنش؛ فضای جنسیتی؛ فضای مجازی؛ فضای بدن (پیکر)؛ فضای سرزمینی؛ فضای قومی؛ فضای تبعیض؛ فضای حذف (اجتماعی) و ...

۲. بعضی تعاریف تازه از جغرافیا بیشتر متعارض به‌نظر می‌آیند، از جمله تعریف بونت (۲۰۰۸: ۶): "جغرافیا کوششی است در راه یافتن و اعمال نظم در دنیایی که آشفته و بی‌نظم به‌نظر می‌آید؛ کوششی که در عین حال، مدرن و ماقبل مدرن، و باستانی و معاصر است."

۳. ترکیب برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی بیشتر برای تاکید بر جنبه‌های کالبدی (فیزیکی) برنامه‌ریزی، یعنی انواع برنامه‌ریزی زیرساختها، برنامه‌ریزی اراضی و برنامه‌ریزی کاربری زمین به‌کار می‌رود. به هر رو، با کمی اغماض، می‌توان برنامه‌ریزی کالبدی را جزئی از برنامه‌ریزی فضایی به‌شمار آورد.

۴. بعضی در ایران برای تعریف جغرافیا از عناصر و فعالیتهایی بس‌گسترده، در قالب عبارات و جملاتی طولانی و اغلب مبهم و نامفهوم استفاده کرده‌اند؛ در واقع، تعریف پدیده‌هایی این‌چنین باید حاوی چند خصوصیت باشد، از جمله: ارتباط منطقی بین اجزاء، ایجاز و قابلیت کاربرد.

نگارنده جغرافیا را علم شناخت ساختاری- کارکردی نظامهای فضایی دانسته است (سعیدی، ۱۳۹۱)^۱، زیرا که از این طریق، هم خواسته تعریفی موجز و تازه و در عین حال "تخصصی و متناسب" مطرح کرده باشد و هم با مفاهیمی درگیر شود که بدون ادراک درست آنها، به باور او، نه جغرافیا در کلیت خود به درستی فهمیده خواهد شد و نه برنامه ریزی فضایی جایگاه راستین خود را خواهد یافت.^۲

تعریف و ویژگی نظامها

ساده ترین تعریف از نظام^۳ عبارت است از: مجموعه ای متشکل از اجزای مرتبط. البته نظام را به طور جامع تر می توان چنین تعریف کرد: مجموعه ای از عناصر مرتبط که در جهت هدفی معین انتظام یافته باشند و کلیت آن براساس پیوند بین این عناصر، قابل تبیین باشد. با این وجود و با توجه به مباحث این مقاله، تعریف مرشح زیر توصیه می شود: مجموعه ای از ساختها، روندها و فعالیتهای مرتبط و هم پیوند که با تشکیل کلیتی یکپارچه، دسته ای از روابط و کارکردها را امکان پذیر می سازد.

این مجموعه ها یا نظامها قاعدتا در یک سلسله مراتب قابل فهم هستند، یعنی هر نظام با توجه به جایگاه خود، جزیی از یک نظام بزرگتر به شمار می آید که آن نظام بزرگتر نیز به نوبه خود، جزیی از نظامی بزرگتر خواهد بود. افزون بر این، هر جزء یک نظام، نظام فرعی آن به حساب می آید و کلیت آن نظام، نظام فرعی نظام بزرگتر... به زبان اصطلاح، نظامها شکلی سازمانی^۴ از عناصر و اجزای مجموعه وار کارکردی^۵ (یعنی متشکل از اجزایی مرتبط از لحاظ کارکردی) به شمار می روند که به صورت واحدی همگرا^۶ و استوار بر ساختاری خاص، در راستای هدف یا اهداف^۸ معین عمل می کنند. از آنجا که همه نظامهای محیطی و نظامهای اجتماعی- اقتصادی از جمله نظامهای باز^۹ به شمار می روند،^{۱۰} هم در درون و بین اجزای خود به تعامل می پردازند و هم در بیرون، با نظامهای

۱. ورن (۱۹۹۳: ۱) علیرغم مخالفت با دیدگاه فضایی، بر این باور است که فضا در دانش جغرافیا از جایگاهی ویژه برخوردار است. او هدف جغرافیا را تحلیل اهمیت و جایگاه فضا برای ادراک روندهای اجتماعی می داند. بنابراین، به نظر او فضا هم مقوله مورد مطالعه و هم عنصر معنادار روندهای اجتماعی به شمار می آید و روندها تنها هنگامی اجتماعی خواهند بود که حاوی کنش انسانی در یک نقطه باشند.

۲. جالب است که آرنولد (۱۹۹۷: ۵-۶) تمام تعاریف مختلف جغرافیای نوین را کم و بیش یکسان می داند، چراکه همگی بر عناصر انسان و طبیعت، همراه با زمان تاکید می ورزند. البته او تاکید می کند که علمیت دانش جغرافیا تنها به توصیف کمی خاتمه نمی پذیرد، بلکه جغرافیا بایستی بیشتر بر چندوچون پدیده ها و مسائل مبتلابه جامعه اصرار ورزد.

۳. system از واژه لاتینی systema به معنای نظم (اشتوآسر، ۲۰۰۶: ۵۰۱)

4. Organizational Form

5. Functionally Collective Entities

6. Functionally Related Group of Elements/Components

7. Harmonious Unit

8. Goals

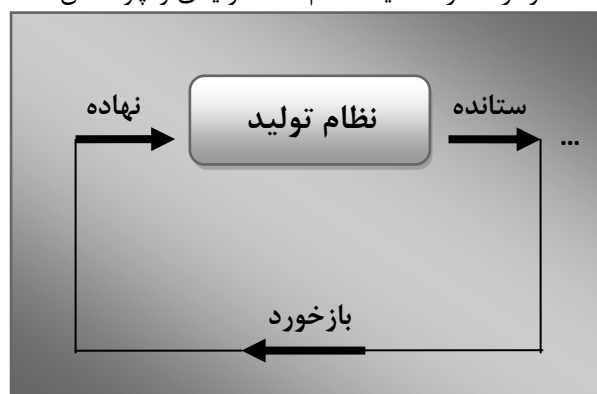
9. Open System

۱۰. نظامهای باز نظامهای زنده ای هستند که با سایر نظامها در تعامل قرار دارند و تحت تاثیر عوامل و نیروهای محیطی (محیط نظام) کم و بیش در معرض دگرگونی قرار دارند. در مقابل، نظامهای بسته، عمدتا نظامهای مکانیکی هستند که با محیط خود تعامل چندانی ندارند. همه نظامهای محیطی و انسانی، نظام باز به شمار می روند.

همسان و یا غیرهمسان در کنش متقابل قرار می‌گیرند. این تعامل درونی و کنش متقابل^۱ بیرونی نظام قاعدتا در در عرصه‌ای تحقق می‌پذیرد که به آن محیط نظام^۲ می‌گویند.

نمودار ۱، به شکل ساده، یک نظام تولیدی و حرکت دوری اجزای آن را نمایش می‌دهد. در حالتی که اجزای نظام با یکدیگر و کلیت آن در محیط با هم‌آوایی و هم‌آهنگی در راستای هدف عمل کند، به آن، نظام هم‌آهنگ^۳ یا نظام پویا^۴ گفته می‌شود. به سخن دیگر، نظامهای پویا دائما در معرض تحول قرار دارند. در مقابل، هنگامی که بین اجزای نظام هم‌آهنگی لازم وجود نداشته باشد و آن نظام نتواند در دستیابی به هدف یا اهداف خود به درستی عمل کند، به آن نظام ناهم‌آهنگ می‌گویند. نظامهای ناهم‌آهنگ را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: نظامهای ایستا^۵ و نظامهای میرا^۶. در حالت نخست، نظام با برخورداری از حداقل هم‌آهنگی بین اجزا و محیط ادامه حیات داده و بقا می‌یابد، اگرچه در گذر زمان، شاهد تحول مثبتی نخواهد بود، مگر آن که در شرایط محیط و نهاده‌های نظام دگرگونی قابل توجهی ایجاد گردد.

نمودار شماره ۱- یک نظام ساده تولیدی و چرخه آن



ماخذ: لوید و دیکن، ۱۹۹۰

در حالت دوم، نظام و اجزای آن در دور تجدید حیات خود، به‌مرور زمان، هرچه بیشتر ارتباط خود با محیط را از دست داده، به صورتی هرچه ناهم‌آهنگ‌تر درآمده و سرانجام، به‌ناچار، از میان برمی‌خیزد. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که نظامهای پویا ممکن است تحت شرایطی به نظامهای ایستا و یا حتی به نظامهای میرا تبدیل شوند و به‌همین ترتیب، برعکس.

افزون بر این، برخی قانونمندی‌های عام بر نظامها حاکم است که نه تنها بر ویژگی‌بخشی به آنها اثرگذار است، بلکه هرگونه تحول محتمل آنها را تحقق می‌بخشد. اهم این قانونمندی‌ها عبارتند از:

1. Interaction
2. System Environment
3. Harmonious System
4. Dynamic System
5. Static Systems
6. dying Systems

الف- از آنجا که اجزای هر نظام در کلیت آن در یک روند کنش-واکنش قرار دارد، تغییر در یک جزء، لاجرم بر سایر اجزاء اثر می‌گذارد و آنها را نیز، کم و بیش، در معرض تغییر قرار می‌دهد؛

ب- از آنجا که تعامل درونی و برونی هر نظام در محیط آن تحقق می‌پذیرد، هرگونه تحول در محیط نظام، می‌تواند زمینه دگرگونی کلیت نظام را فراهم سازد. به سخن دیگر، هم‌آهنگی یا ناهم‌آهنگی درونی و برونی نظامها عمدتاً به قابلیت‌های درونی و امکانات و ویژگیهای محیط نظام باز می‌گردد (ضمناً نگاه کنید به: سعیدی، ۱۳۹۰-الف).

سازمان نظام: ساختار و کارکرد

مفهوم سازمان در اصل به شرایط محض ابزاری یک نظام تکلیفی^۱ باز می‌گردد. بر این مبنا، سازمان^۲ به عنوان ابزار، پیوستگی آشکاری با قصد و هدف دارد و قصد و هدف سازمان در طیفی از فعالیت خودبه‌خودی تا بسیار منظم به انجام می‌رسد. بر پایه این تعبیر، سازماندهی امری بسیار کهن است که لااقل به عصر رم باستان باز می‌گردد (هیرنس، ۲۰۰۴: ۸۹).

هر نظام دارای سازمان خاص خود است. سازمان مبین نظم درونی و نحوه جایگیری سلسله‌مراتبی اجزای نظام به منظور برآوردن نقشها و وظایف موردنظر است. سازمان را در دستگاههای اداری، انتظامی، یا غیرآن، معمولاً تشکیلات (تشکیلات اداری؛ تشکیلات انتظامی؛ تشکیلات آموزشی و مانند آن) می‌نامند و منظور از آن، چگونگی جایگیری اجزا (کارکنان یا نیروی انسانی) به صورتی سلسله‌مراتبی است: سرپرست عالی، معاونان، مدیران کل، مدیران دفاتر، کارشناسان دفتری، کارمندان ساده و به همین ترتیب، تا پایین‌ترین رده‌های نیروی کارکن در سازمان. بدینسان، سلسله‌مراتب ذاتی هر سازمان فضایی است و سازمان یا تشکیلات بدون سلسله‌مراتب قابل‌تصور نیست و نمی‌تواند مفهوم آن را نمایندگی نماید. این نظم سلسله‌مراتبی^۳ و نحوه قرارگیری اجزای سازمان را نظم سازمانی^۴ یا نظم سلسله‌مراتبی سازمان می‌نامند.

از سوی دیگر، هر نظام از دو جنبه قابل بررسی است: جنبه ساختاری و جنبه کارکردی. ساختار هر نظام عبارت است از بستر و نحوه نظم‌پذیری بخشها، عناصر بنیادین یا اجزای زیربنایی تشکیل دهنده آن که در عمل، به صورت کلیتی یکپارچه، فراتر از تک‌تک این بخشها، عناصر یا اجزا در نظر گرفته می‌شود. در مقابل، کارکرد هر نظام، مجموعه فعالیتها و روابطی را شامل می‌گردد که با توجه به ویژگیهای ساختاری، امکان تحقق می‌یابند. بدینسان، ارتباطی منطقی بین ساختار و کارکرد هر نظام وجود دارد. به سخن دیگر، از هر نظام تنها براساس قابلیت‌های ساختاری آن می‌توان فعالیت‌های مشخص و برقراری روابط معین را انتظار داشت.^۵

1. Task System

۲. در انگلیسی، مصدر organize از واژه لاتینی organum به معنای ابزار گرفته شده است (اشتوواسر، ۲۰۰۶: ۳۵۶).

3. Hierarchical Order

4. Organizational Order of System

۵. به عنوان مثال، نمی‌توان از سکونتگاه‌های انسانی، بدون توجه به ساختارهای آنها، انتظار فعالیتها و روابط سالم اَبه‌مفهوم سکونتگاه سالم] و کارکردی [ابه‌مفهوم جوامع کارکردی] داشت، بلکه این انتظار مستلزم هم‌آواسازی ساختهای گوناگون حقوقی، فرهنگی-اجتماعی، محیطی-کالبدی و اقتصادی-سیاسی آنها با کارکردهای مورد انتظار است و بالعکس.

بر این پایه، نقش‌پذیری هر نظام به نحوه سازمان‌بندی و نظم‌سازمانی آن بستگی تام دارد که از آن به عنوان *ساختار سازمانی نظام* هم یاد می‌شود. برهمن شالوده، روابطی بین اجزای سازمان برقرار می‌شود که بالطبع از جنس روابط سلسله‌مراتبی است. این روابط سازمانی، نقش‌پذیری - یعنی تمام فعالیتها یا وظایفی را که سازمان در راستای هدف برعهده دارد - به سرانجام می‌رسانند؛ مجموعه این روابط و فعالیتها را کارکردها (عملکردها) یا کارکردهای سازمان می‌نامند. بدین ترتیب، ساختار سازمان "عرصه کنش و تعامل" (هرنس، ۲۰۰۴: XVIII) و بستر تحقق کارکردهای سازمان است.

مکان، فضا و نظام فضایی

در باره دو مفهوم مکان و فضا بحثهای زیادی شده است (توان، ۱۹۷۹؛ پرد، ۱۹۸۴؛ مریفیلد، ۱۹۹۳؛ اگنیو و اسمیت، ۲۰۰۲؛ مسی، ۲۰۰۵؛ تریفث، ۲۰۰۹؛ وودز، ۲۰۱۱). آشکار است که مکان از مقوله‌های بنیادین پژوهشهای جغرافیایی به حساب می‌آید. درواقع، عنصر مکان کهن‌ترین خمیرمایه اصلی جغرافیا و جزء ذاتی این دانش به‌شمار می‌آید؛ استرابو در دهه‌های اولیه سده نخست میلادی، هرچند در چارچوبی متفاوت، جغرافیا را علم مکان تعریف کرده است (استرابو، *جغرافیا*؛ سعیدی، ۱۳۹۰-ب).^۱ با این وجود، هنوز هم حتی در نوشته‌های اخیر جغرافیدانان در باره مفهوم و ماهیت مکان بحث می‌شود (مسی، ۱۹۹۱؛ دوریش، ۲۰۰۶؛ اندرسون و هاریسون، ۲۰۱۰). به راستی مکان چیست و نسبت آن با فضا کدام است؟

رویکردهایی نظیر رویکرد *ایده‌آلیسم تجربی ایمانوئل کانت*، فضا را به عنوان "نوعی قالب چیزها و رخدادها" در نظر می‌گیرد: یعنی فضای مطلق؛^۲ فضایی که یک مظروف (کانتینر) مطلق درخود است (جونز، ۲۰۰۹: ۳). فضای مطلق در اصل مبین وضعیتی است که در آن فضا مستقل از هر شئی یا رابطه‌ای معین، وجود دارد. در برخورد با چنین فضایی، وظیفه جغرافیا بهره‌گیری از فنونی نظیر نقشه‌کشی و ترسیم برای پُرکردن این مظروف با داده‌ها و اطلاعات به‌منظور توصیف و تحلیل مقولات است.^۳ کالون و لائو (۲۰۰۴: ۳) این رویکرد را *نگرش خیالی* (رومانتیک) می‌نامند که "فرض می‌کند، چیزها در فضا دارای ثبات تحلیلی و کامل با نقطه مرجع فضایی خود هستند؛ یعنی *فاصله* و *مقیاس* بدون هرگونه ابهام و تردید ابزار تبیین می‌گردند؛ بنابراین، از این طریق می‌توان دریافت، چه چیزی بزرگ و چه چیزی کوچک است و چه چیزی به کدام چیز نزدیک یا دور است." (جونز ۲۰۰۹)

۱. استرابو در کتاب *سترگ خود به‌نام جغرافیا*، بر همگرایی دو دانش جغرافیا و فلسفه تاکید می‌ورزد؛ او دانش جغرافیا را برای *خواص و عوام* لازم می‌شمارد و حتی آن را *دانش فیلسوفان* می‌خواند. استرابو شاید نخستین کسی است که در کتاب خود، به وصف *روابط متقابل جوامع انسانی با محیط طبیعی* پرداخته است (سعیدی، ۱۳۹۰-ب، صص ۱۰۳-۱۰۴).

۲. Absolute Space. البته نباید این نوع فضای مطلق را که بیشتر نشانگر محل استقرار است، با Abstract Space که باز در فارسی به آن هم *فضای مطلق* می‌گویند، یکی دانست.

۳. هنوز هم بعضی این تصور را دنبال می‌کنند که جغرافیا صرفاً ترسیم نقشه‌ها و نمودارهای مختلف موضوعی از یک مکان معین است. امروزه، نرم افزارها و برنامه‌های مختلف، بویژه GIS، SPSS و مانند آن، که در جای خود اهمیت اساسی دارند، بسیار به یاری این عده آمده است.

شیوه‌های بررسی پیش از ۱۹۵۰ میلادی را در قالب جغرافیای منطقه‌ای، با پرداختن به مناطق طبیعی، اقلیمی و بعداً مناطق انسانی، نمونه‌هایی از این دست مطالعات در قالب این نگرش به حساب می‌آورد (همانجا). از سوی دیگر، کرسول (۲۰۰۴: ۱-۲) که او هم جغرافیا را علم مطالعه مکانها برمی‌شمارد، مکان را مفهومی ساده، اما در عین حال پیچیده معرفی می‌کند؛ او برای مکان جایگاهی جغرافیایی-اجتماعی قائل است و آن را متفاوت از هر مفهوم دیگری در جغرافیا، از جمله سرزمین، چشم‌انداز و مانند آن به حساب می‌آورد. جان اگنیو (۱۹۸۷) مکان را "موقعیت [استقرار] معنا یافته"^۱ می‌داند و برای آن ۳ جنبه بنیادین برمی‌شمارد:

۱- موقعیت [استقرار]؛

۲- محل؛ و

۳- حس مکان.

نکته اساسی این است که هر مکان در جایی استقرار یافته است و از این رو، مکان در زندگی روزمره اغلب با ارجاع به یک موقعیت و لفظ کجا مطرح می‌گردد. این موقعیت [استقراری] را می‌توان با طول و عرض معین بر سطح زمین مشخص ساخت. این در حالی است که منظور از "محل" عرصه مادی روابط اجتماعی است، یعنی شکل عینی مکان که آدمها در آن زندگی خود را به عنوان افراد، زن، مرد، سیاه، سفید و مانند آن، به پیش می‌برند. به همین ترتیب، مکانها با موقعیت استقراری معین و برخورداری از شکل مادی مشهود، بایستی با آدمیان و توانایی آنها در تولید و معنابخشی ارتباط داشته باشند. منظور اگنیو از حس مکان، پیوند ذهنی و احساسی آدمها با مکان [معین] است (به نقل از کرسول، ۲۰۰۴: ۷-۸).

طرح این ۳ جنبه به تفکیک و تشخیص مکان از دو مفهوم بنیادین دیگر در جغرافیا، یعنی فضا و چشم‌انداز، یاری می‌رساند (کرسول، ۲۰۰۴: ۸). کرسول می‌کوشد با نمونه مکانهایی این نکته را توضیح دهد. او می‌نویسد: "چه چیزی این نمونه‌ها را معنادار می‌سازد: اتاق کودک، پارک شهر، شهر بازاری، شهر نیویورک، کشور کوزوو، و [کره] زمین؟ چه چیزی آنها را به صورت مکان درمی‌آورد و نه صرفاً یک اتاق، یک پارک، یک شهر، یک شهر جهانی، یک کشور نویناد و یک کره مسکون؟" او خود پاسخ می‌دهد: "اینها تمام فضاهایی هستند که آدمها آنها را معنادار کرده‌اند؛ فضاهایی که آدمها به نوعی از انحاء به آنها پیوند خورده‌اند." (لفبور ۱۹۹۱: ۱۶) نیز در همین راستا و پیش از کرسول نوشته بود: "همه می‌دانیم وقتی از یک اتاق در یک آپارتمان، از گوشه یک خیابان، بازار، مرکز خرید، مرکز فرهنگی، مکان عمومی و مانند آن سخن می‌گوییم، منظورمان چیست. این واژگان گفتمان روزمره، فضاهای معین را معلوم می‌دارند، اما آنها را مجزا (ایزوله) نمی‌کنند، بلکه در کل، یک فضای اجتماعی را توصیف می‌کنند. این واژگان به استفاده مشخصی از این فضاها و بدینسان، به عمل فضایی^۲ که آنها مبتنی و حاوی آنها، اشاره دارند و حاکی از آنهاست که روابط متقابل^۳ آنها به شیوه‌ای خاص نظم یافته‌اند." در حالی که کرسول (۲۰۰۵: ۵) مکان را به ساده‌ترین و کوتاه‌ترین عبارت، "موقعیت معنادار" تعریف می‌کند،

1. meaningful Location
2. Spatial Practice
3. Interrelationships

لفبور در برخورد با مفاهیمی همچون اتاق، مرکز، بازار و مانند آن که بار مکانی دارند، می‌نویسد: "در اینجا دو امکان وجود دارد: یا این واژگان یک نشانه نامشخص هستند که می‌توانیم آن را بازسازی و به واسطه اندیشیدن توضیح دهیم؛ یا بازتاب و تجلیگاه آنها ما را قادر می‌سازد، بر اساس این واژگان و عملی که بر آنها اعمال می‌شود، یک نشانه فضایی^۱ بسازیم. در هر دو حالت، نتیجه اندیشیدن ما، ساختن یک نظام فضا^۲ خواهد بود" (لفبور، همانجا).

بدینسان، آشکار می‌گردد که مکانها با کنش انسانی به فضا تبدیل شده، معنادار می‌گردند؛ به سخن دیگر، می‌توان گفت: مکان بستر تولید فضاست. بنابراین، دو مفهوم مکان و فضا نه تنها جدا از هم قابل ادراک نیستند، بلکه هم‌پیوند و مرتبط به حساب می‌آیند؛ چنان‌که توان (۱۹۷۹: ۳۸۷) سالها پیش گفته بود، مکان و فضا بر رویهم جغرافیا را می‌سازند. افزون بر این، مکان و فضا قاعدتا بدون عنصر زمان برای ذهن انسانی قابل درک نیستند. پرد (۱۹۸۴) هم مکان و فضا را مدغم و آن را به‌مثابه روندی می‌بیند که طی آن بازتولید صورت‌بندیهای اجتماعی و فرهنگی، صورت‌بندی زندگی اجتماعی و تحول طبیعت بی‌وقفه در گذر زمان درهم می‌آمیزند. بنابراین، هر جا سخن از مکان یا فضا در میان است، عنصر زمان کاتالیزور فهم و تصور آن خواهد بود. اگر چنان‌که کرسول (۲۰۰۴: ۵) اشاره می‌کند، بپذیریم که مردمان در سرتاسر گیتی پیوسته مشغول فعالیتهای مکان‌ساز هستند، پس سخن لغبور (۱۹۹۱: ۲۶ و ۲۷) درست درمی‌آید که فضا اصولاً فضای اجتماعی است و فضای (اجتماعی) یک تولید (اجتماعی) است.

لفبور با توجه به این باور که "هر فضا مستلزم، حاوی و معرف مناسبات اجتماعی است" (صص ۸۲-۸۳)، با اشاره به نقش زمان، ادامه می‌دهد، "اگر فضا تولید می‌شود، اگر طی آن یک روند تولیدی مطرح است، پس ما با تاریخ سروکار داریم." (ص ۴۶).

لفبور عقیده دارد فضای اجتماعی حاوی دو وجه است که هر دو کم و بیش بار مکانی دارند؛ این دو وجه عبارتند از:

(۱) روابط اجتماعی بازتولید،^۳ یعنی روابط بیو- فیزیولوژیک بین گروههای سنی و جنسی، در طول سازماندهی خاص خانواده؛ و

(۲) روابط تولید،^۴ یعنی تقسیم کار و سازمان آن؛ کار به شکل کارکردهای اجتماعی سلسله‌مراتبی (ص ۳۲). لغبور همانجا می‌نویسد، "این دو دسته روابط، تولید و بازتولید، به نحو تنگاتنگی به یکدیگر پیوند خورده‌اند: تقسیم کار بر خانواده تاثیر گذارده و جزیی همراه با آن و از آن است؛ در مقابل، سازمان خانواده در تقسیم کار دخالت می‌جوید. با این وجود، فضای اجتماعی بایستی بین این دو تفکیک قایل شود - که در این کار همیشه موفق نیست، مگر برحسب مکانی‌کردن^۵ آنها" (همانجا).

-
1. Spatial Code
 2. System of Space
 3. Social Relations of Reproduction
 4. Relations of Production
 5. Localization

افزون بر این، لفتور (۱۹۹۱: ۱۲۹) که فضا را نوعی شیوه تولید^۱ به حساب می‌آورد، در پاسخ به این پرسش که صورت موجودیت روابط اجتماعی^۲ به‌راستی چیست؟ آیا این روابط جوهری هستند؟ طبیعی یا اصولاً مطلق هستند؟ و در پاسخ می‌نویسد: "روابط اجتماعی تولید تنها هنگامی موجودیت اجتماعی خواهند یافت که به‌طور فضایی بروز نمایند؛ این [روابط] به‌شکل فضا تجلی می‌یابند، [یعنی] در یک فضا، که خود آن را تولید می‌کنند، تحقق می‌پذیرند." از نظر لفتور مفاهیم سه‌گانه حاصل از این بحث عبارتند از:

الف- عمل فضایی که شامل تولید و بازتولید و موقعیت‌های استقراری خاص و ویژگی بستر فضایی هر یک از صورت‌بندی‌هاست. عمل فضایی تداوم و تاحدی پیوستگی را تضمین می‌کند؛ این پیوستگی در ارتباط با فضای اجتماعی و هر یک از عناصر یک رابطه معین جامعه با آن فضا، سطح تضمین‌شده‌ای از توانمندی و سطح خاصی از قابلیت را زمینه‌سازی می‌نماید.

ب- تجلیات فضا^۳ که با روابط تولید و نظمی که این روابط جاری می‌سازند، در پیوند و از همین طریق به دانش، علائم، نشانه‌ها و روابط پیش‌رو^۴ مرتبط است.

ج- فضاهای متجلی^۵، شامل نمادهای پیچیده، گاهی به‌صورت نشانه و گاهی نه، که با بخش پنهان یا زیرزمینی حیات اجتماعی، همچنان که با هنر (که ممکن است به‌ناچار به عنوان نشانه فضا و کمتر به مثابه نشانه فضاهای متجلی بروز نماید) در پیوند است (صص ۳۱-۳۳).

ورلن (۱۹۹۳) که اصولاً با دیدگاه فضایی ناسازگار و با نقطه نظرات لفتور مخالف است، نحوه پاسخگویی او به چیستی موجودیت روابط اجتماعی و نقش آنها در تولید فضا را از جهاتی قابل قبول نمی‌داند و می‌نویسد:

الف- مضمون اجتماعی روابط اجتماعی (تولید)، به سبب معنویت جوهره اجتماعی، به هیچ‌وجه نمی‌تواند فضایی باشد. منظور آن که مضمون اجتماعی یک رابطه اجتماعی تولید چیزی نیست، جز خاصیتی معنادار بخشیدن به واقعیت‌های مادی توسط افراد، با اهداف معین در یک برهه معین و در شرایط مشخص اجتماعی- فرهنگی. این بُعد اجتماعی^۶ به این شکل، موجودیت مادی ندارد.

ب- فرمولبندی لفتور آنجا که می‌نویسد، "روابط اجتماعی تولید... خود را به شکل فضا تجلی می‌دهند،" مستلزم یک فضای از قبل موجود مادیت‌یافته است.

ج- یک رابطه اجتماعی تولید به خودی خود نمی‌تواند اثرگذار باشد. این [رابطه] تنها در روندهای کنش تولیدشده یا بازتولیدشده توسط یک کنشگر^۷ می‌تواند از لحاظ اجتماعی مناسب داشته باشد.

د- فرمولبندی لفتور مستلزم به ماده تبدیل‌شدن یا مادیت^۱ دوگانه است: نخست، مادیت بخشیدن به فضا و سپس، مادیت بخشیدن به روابط تولید (ورلن، ۱۹۹۳: ۴-۵).

1. Mode of Production
2. Mode of Existence of Social Relations
3. Representations of Space
4. 'frontal' Relations
5. Representational Spaces
6. Sociality
7. Actor

این در حالی است که لغبور خود بر این باور است که "فضا را در منفک‌دیدن (ایزولاسیون)، تجربیدی خالی^۲ است. به‌همین ترتیب است، انرژی و زمان" (لغبور، ۱۹۹۱: ۱۲). افزون بر این، او عرصه‌های مختلف را از یکدیگر مجزا می‌داند، اما بر این باور است که در یک کلیت فضایی به شکلی واحد نمود می‌یابند (همو، ص ۱۱). از این رو، این پرسش را مطرح می‌سازد که "چه واژه‌ای باید برای تفکیک انواع فضا از یکدیگر به کار برد، به‌نحوی که فضای کالبدی (فیزیکی)، فضای روحی،^۳ و فضای اجتماعی مخلوط، دگرگون و نامتصل نگردند؟ (همو، ص ۱۴). واقعیت این است که این واژه به‌خودی‌خود، کم و بیش اهمیت چندانی ندارد، بلکه مهم فاصله‌ای است که فضای ایده‌آل را که با مقولات ذهنی (منطقی - ریاضی) سروکار دارد، از فضای عینی^۴ که فضای اعمال اجتماعی است، تفکیک می‌کند. درواقع، "این دو نوع فضا حاوی یکدیگر بوده، هریک بسترساز و پیش‌شرط دیگری است" (همانجا).

در اینجا، لغبور به‌دنبال نظریه‌ای است که بتواند گویای این عرصه‌های مختلف و در عین حال، جمعیت آنها باشد. از این رو، اشاره می‌کند، "تئوری مورد نیاز در این زمینه را می‌توان به‌شیوه قیاس، تئوری وحدت^۵ نامید!" (همو، ص ۱۱). او در توضیح اشاره می‌کند، هدف کشف یا برپاداشتن یک "وحدت تئوریک بین عرصه‌هایی است که جداگانه ادراک می‌شوند" (همانجا). از نظر لغبور این عرصه‌ها عبارتند از:

(۱) عرصه کالبدی - طبیعت (یعنی عالم واقع)؛

(۲) عرصه ذهنی (شامل تجربدهای منطقی و صوری؛ و

(۳) عرصه اجتماعی؛ یعنی یک فضای منطقی - هستی‌شناختی، فضای اعمال اجتماعی، فضای اشغال‌شده از پدیده‌های حسی،^۶ شامل تولیدات صور خیال^۷ (همو، صص ۱۱-۱۲).

بنابراین، برخلاف نظر ورنلن، به باور لغبور "فضای اجتماعی با تشخص خود آن‌چنان جلوه می‌کند که نمی‌توان آن را آشکارا از فضای روحی، از یک سو و فضای کالبدی (به مثابه فعالیت عملی - حسی^۸ و ادراک طبیعت)^۹ از سوی دیگر، منفک ساخت" (همو، ص ۲۷)؛ پس بنابراین، "فضا یک چیز نیست، بلکه مجموعه‌ای از روابط بین چیزهاست" (همو، صص ۸۲-۸۳). لغبور اضافه می‌کند:

"عارضه‌شناسی^{۱۰} دقیقاً پرسشهای پیچیده‌ای را پیش می‌نهد، زیرا این دانش پیکره‌ای ناکامل از دانایی است که ناآگاه از محدودیت‌های خود، گسترش یافته است... هنگامی که نشانه‌ها از بطن مکتوبات پرورده می‌شوند، برای فضاها، مثلاً فضاها شهری، به کار می‌آیند... هرکوششی برای به کارگیری این نشانه‌ها به

-
1. Reification
 2. empty Abstraction
 3. mental Space
 4. real Space
 5. Unitary Theory
 6. Sensory Phenomena
 7. Imagination
 8. practico-sensory Activity
 9. Perception of 'nature'
 10. Semiology

عنوان ابزار تشخیص فضای اجتماعی، گویا خود آن فضا را به جایگاه یک پیام و باشندگان آن را به جایگاه یک *خونش*^۱ تقلیل می‌دهد. این نادیده‌انگاشتن تاریخ و عمل است؛ با این وجود، آیا *برهه* زمانی بین سده ۱۶ (رنسانس و شهر رنسانسی) و سده ۱۹ میلادی نشانه‌ای نبود که در عین حال معمارانه، شهری و سیاسی بود و زبانی به همراه داشت رایج بین روستاییان و شهریان، بین مقامات و هنرمندان - نشانه‌ای که به فضا این امکان را می‌داد که نه تنها *خوانده* شود، بلکه *ضمنا ساخته*^۲ شود؟" (لفبور، ۱۹۹۱: ۷)

با این وجود، بعضی کوشیده‌اند فضا را از عینیت خود جدا ساخته، در ارتباط با مکان، فضا و زمان به مباحث ذهنی بپردازند و این همه را به نحوی مطلق بیان دارند. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس و سیاست‌پرداز بریتانیایی، از جمله آنهاست. او با توجه به این واقعیت که تقویم و سنجش زمان، همچون نوشتن، پدیده‌ای خاص جوامع کشاورز (پیشامدرن) بوده است، بر این تصور است که "در این گونه جوامع سنجش زمان در زندگی روزمره، برای اکثریت، پیوسته با مکان در پیوند و اغلب غیردقیق و متغیر بود. هیچ‌کس نمی‌توانست اوقات روز را بدون ارجاع به نشانه‌های اجتماعی - فضایی بیان کند؛ بنابراین، چه موقع تقریباً همیشه با *کجا* و یا با رویدادهای منظم طبیعی در پیوند بود" (گیدنز، ۱۹۹۶: ۱۷). گیدنز بر این باور است که اختراع ساعت مکانیکی در اوائل سده ۱۸ میلادی، *بعد یکنواخت و یکسانی به زمان داد و زمان خالی*^۳ را مطرح ساخت، یعنی "زمان را از فضا جدا ساخت... اما هنوز زمان با فضا (و مکان) مرتبط بود، تا این که همسانی سنجش [زمان] به وسیله ساعت مکانیکی با همسانی سازمان اجتماعی *زمان*^۴ همراه گشت. این تحول زمینه‌ساز گسترش مدرنیته گردید که در سده بیستم میلادی به سرانجام رسید" (همو، ص ۱۳). با استاندارد شدن زمان و یکنواختی تقویم‌ها در سطح جهانی، *خالی شدن زمان*^۵، *زمان*^۶، پیش‌شرط اصلی *خالی شدن فضا*^۷ شد و بدین ترتیب، *شالوده کنترل فضا* را فراهم آورد" (همو، ص ۱۸). گیدنز سپس می‌نویسد، "گسترش فضای خالی را می‌توان بر حسب تفکیک *فضا از مکان*^۸ دریافت" (همانجا). در اینجا، او که خود متوجه می‌شود، مفاهیم مکان و فضا را به صورتی نامفهوم در تصورات ذهنی خویش بیان کرده، توضیح می‌دهد: "البته لازم است تفاوت بین این دو مقوله [یعنی مکان و فضا] را در نظر داشته باشیم" و ادامه می‌دهد، "مکان در بهترین شکل خود، با ایده *محل* که مبین بستر طبیعی فعالیت اجتماعی است، تبیین می‌شود." و باز به دلخواه، می‌نویسد، "فضا و مکان در جوامع پیشامدرن عمدتاً بر هم منطبق بودند" (همانجا). و بالاخره نتیجه می‌گیرد، "فرارسیدن مدرنیته، به نحو متزاید، با برقراری و هدایت روابط بین *دیگران غایب*^۹ که از لحاظ مکانی در فاصله بیعد از وضعیت تعامل رودررو قرار داشتند، فضا را از مکان مجزا ساخت" (همو، ص ۱۹).

-
1. reading
 2. constructed
 3. Empty Time
 4. Social Organization of Time
 5. Empting of Time
 6. Empting of Space
 7. Separation of Space from Place
 8. Absent Others

بعضی دیگر با تکیه بر پیشرفتهای فناورانه و گسترش ارتباطات (دوریش، ۲۰۰۶)، اصولاً منکر مکان و اهمیت آن می‌شوند و چنین استدلال می‌کنند که عنصر مکان، به سبب بی‌اثر شدن برخی معیارهای اصلی مرتبط با موقعیت استقرار و مسافت، اهمیت پیشین خود را از دست داده است.^۱ در همین راستا، عده‌ای حتی از لامکان^۲، فضاهای بی‌مکان، مکان بی‌مکان و مانند آن سخن می‌گویند (گیرین، ۲۰۰۰: ۲۴۳). شاید در همین ارتباط است که لفتور (۱۹۹۱: ۷) می‌نویسد: "اندیشیدن هستی‌شناختی - فلسفی در ایجاد بستری برای دانشی که در گذر زمانی بس دراز کوشیده است تا به عنوان شاهد انباشتی بزرگ از پژوهش و انتشار، سربرآورد، ناکام بوده است - این دانش، دانش فضا بوده یا می‌بایست می‌بود." او به شیرینی و نوعی گزندگی می‌گوید: "همه ما می‌دانیم، یا تصور می‌کنیم، می‌دانیم که کجا مبحث حقیقت، خیال، دروغ و تظاهر در مقابل واقعیت، به کار هدایت می‌آید" (همانجا).

همچنین بعضی دیگر معتقدند، "زندگانی اجتماعی هم‌اکنون در بین گره‌هایی در این یا آن شبکه، در طول نقاط قدرت یا تقارب یا ترجمان حرکت می‌کند، اما ضرورتاً به هیچ مکانی متصل نیست. مکانهایی که ما امروزه برپا می‌داریم، به نظر سلول‌هایی از مکانها در جاهای دیگر به شمار می‌روند: محله‌های حاشیه شهرها، فروشگاههای بزرگ، محل تلاقی آزادراهها، مجموعه‌های اداری و محله‌های قدیمی... گویا همان‌گونه که مکانها تشخیص خود را از دست می‌دهند، [عنصر] مکان عینیت و اهمیت خود را از کف می‌نهد؛ نیویورک به صورتی فشرده در لاس‌وگاس، در کنار اهرام [مصر] و برج ایفل بازتاب می‌یابد و دیزنی‌لند در فرانسه قرار می‌گیرد." (همانجا).

در مقابل این گونه نقطه‌نظرات، تامس گیرین (۲۰۰۰: ۲۴۳)، جامعه‌شناس امریکایی، با بررسی منابع گسترده جامعه‌شناختی (و به گفته خویش، غیرجغرافیایی)، این پرسش بنیادین را مطرح می‌سازد که آیا واقعا "مکان دیگر اهمیتی ندارد؟" و پاسخ می‌دهد، "البته که مکان اهمیت دارد؛ به سبب وجود جت، کافی‌نت و فست‌فود، مکان به عنوان عنصری از زندگانی اجتماعی و تحول تاریخی ماندگار مانده است. گیرین بر این باور است که پژوهشهای جامعه‌شناسان در باره مکان به ندرت در چارچوب مکان [به مفهوم عینی و جغرافیایی آن] قالب‌گیری شده و می‌شود؛ از این رو، اهمیت و جایگاه این عنصر در مطالعات آنان مشهود نیست. همو اضافه می‌کند، "جامعه‌شناسان پیوسته چنین تظاهر کرده‌اند که به مکان علاقه‌ای ندارند - شاید بدین سبب که ترجیح داده‌اند آن را به متخصصان جغرافیا واگذارند، یا وحشت از این که جبرگرایی جغرافیایی متغیرهای اجتماعی و فرهنگی شیوه‌های تبیین آنان را از کفشان برآید، یا نگران آن بوده‌اند که ویژگیهای مکانهای عینی، مبدا تصورات کلی‌نگر و مطلق‌گرای آنان را در دانش تخصصی‌شان به مخاطره اندازد" (همو، ص ۴۶۴). گیرین تا آنجا پیش می‌رود که

۱. در مقابل، بعضی دیگر هنوز بر اهمیت مسافت و مکان‌گزینی تاکید دارند. مارتین و میلر (۲۰۰۲، ۱۴۵) سازمان‌بندی اقتصادی معاصر را همراه با انعطاف روزافزون موقعیت استقرار شرکتها و افراد، کوشش در دسترسی به بازار، ایجاد دفاتر جدید تجاری توسط شرکتهای بزرگ در مکانهای جدید، مقابله با روند شتابان گسترش سرمایه جهانی، نگرانی جمعیت‌ها از محو فضاهای فرهنگی سنتی در برابر بازساخت اقتصادی، نقش نهادهای دولتی در ایجاد، سازماندهی و هدایت بازارهای محلی کار، فروشگاههای بزرگ و نیز جریان اطلاعات در اینترنت را نمونه‌هایی از اهمیت مکان، فاصله و دسترسی به شمار می‌آورند.

تلاش می‌کند، برای درک درست ملاحظات مکانی-فضایی، به برپایی نوعی جامعه‌شناسی مکان‌محور دامن زند (همانجا).

در همین ارتباط، هرنس (۲۰۰۴: ۶۳) اضافه می‌کند، جالب است که علیرغم ادعای بعضی در زمینه کاهش اهمیت مکان و فضا، به‌هنگام کار در شبکه‌ها و اجتماعات مبتنی بر رسانه‌های الکترونیک، در اغلب موارد، به مقوله فضا، بویژه فضای اجتماعی ارجاع می‌دهند؛ این امر در این معنا کاملاً متعارض جلوه می‌کند، چراکه در این ارتباط، جنبه‌ای که شاید کمترین انطباق را با ایده فضا دارد، جنبه مربوط به ارتباط الکترونیک باشد، زیرا شبکه‌ها عمدتاً خطی و روندی هستند و نه فضایی.

به همین ترتیب، برداشت کسانی همچون گیدنز (۱۹۹۶) از "جدایی زمان از مکان" و نیز "جدایی فضا از مکان" نه تنها نوعی تجرید زمان و مکان، بلکه مطلق‌سازی فضا به حساب می‌آید. او بدین ترتیب، زمان را به سنجش "اوقات" و "تقویم" تقلیل می‌دهد و پویایی مکان و فضا را در گذر زمان (تاریخی) نادیده می‌گیرد. به سخن دیگر، گیدنز با این عمل، مکان و فضا را از عینیت تهی می‌سازد و فرایند شدن را از آنها غصب می‌کند و بدینسان، آنها را به صورت پدیده‌هایی مطلق، اگر نگوئیم جبرگرایانه، عرضه می‌دارد. واقعیت این است که اگر جهان بشری بسته و لایتغیر بود، این‌گونه برداشتها مساله‌ساز نمی‌بود. مساله اینجاست که عرصه بشری باز و در حال تغییر است و رابطه ظریف و دقیقی بین عینیات و عرصه‌های فضایی که آنها را دربر می‌گیرند، در جریان و پویا است. درک این جهان، بنابراین، به‌گفته اگنیو و کوبریج (۲۰۰۳: ۱۳-۱۴)، "مستلزم درک جغرافیای درحال تغییر است."

البته نباید از نظر دور داشت که در بحث‌های جغرافیایی چیزی به عنوان فضای مطلق^۱ وجود ندارد؛ اصولاً هیچ پدیده‌ای که عینی است نمی‌تواند مطلق باشد، بلکه نسبی بودن آن مورد نظر است. در مقابل فضای مطلق، فضای نسبی قرار دارد که بر دو فرض بنیادین استوار است:

الف- فضا تنها در ارتباط با عینیات یا روندهایی که در قالب فضا و زمان در نظر گرفته شده باشند، می‌تواند تعریف و تبیین گردد؛ و

ب- هیچ‌گونه رابطه مشخص، تعریف شده یا ثابتی برای مکان‌گزینی یا استقرار چیزها مد نظر نیست: چشم‌انداز یا منظر غیراقیدسی قابل پذیرش است، که مطابق آن مسافت/روابط، نسبی است و تحول در گذر زمان و در عرصه فضا تحقق می‌یابد.

بنابراین، فضا و همچنین زمان کیفیتی وضعی به‌شمار می‌آیند. افزون بر این، فضای ذهنی، گرچه غیرعینی است، اما در شکل‌گیری فضای واقعی بسیار اثرگذار است. لغبور (۱۹۹۱: ۶) این گونه فضا را گاهی فضای روحی^۲ یا فلسفی، یعنی فضای فیلسوفان و هستی‌شناسان برمی‌شمارد. فضای روحی یا فلسفی، آنچنان که لغبور می‌گوید، با فضای عملی^۳، یعنی فضایی که در آن زندگی، کار و با دیگران تعامل می‌کنیم و به تعبیری، فضای روزمره،

1. Abstract Space
2. mental Sphere
3. Practical Space

فضای زندگی، فضای برنامه‌ریزی و دگرگونی است، متفاوت است. لقبور بر این باور است که "این دو فضا در مقابل هم قرار می‌گیرند: فضای روحی و فضای واقعی.^۱ فضای واقعی بستری می‌سازد بین عرصهٔ روحی، از یک‌سو، و عرصهٔ طبیعی (فیزیکی) و اجتماعی^۲، از دیگرسو" (همانجا).

لقبور ادامه می‌دهد: "اما همین فضای عینی با فضای ریاضیدان و فیزیکدان متفاوت است؛ فضایی است غیراقلیدسی؛ فضایی چهاربُعدی که در آن بسیاری رویدادها معنا پیدا می‌کنند و بسیاری دگرگونیها، به فضا معنا می‌دهند؛ در عین آن که رویدادها فضا‌ساز می‌شوند، فضاها رویدادها را سمت و سو می‌دهند" (همانجا). بدینسان، ابعاد سنتی و سه‌گانهٔ فضا، به‌اضافهٔ بعد مجزای زمان، در یکدیگر ادغام شده و یک واحد منفرد *فضازمان*^۳ با چهار بُعد را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب، یک نقطه در فضا به‌صورت یک رخداد یا عنصری جزء در فضازمان جلوه‌گر می‌گردد (جونز، ۲۰۰۹، همانجا). در اینجا همه چیز نسبی است: "محلی جهانی است و جهانی، محلی؛ این بسته به رویکرد ماست. به‌همین ترتیب، محلی وضعیتی است که مطابق آن، یک مکان به‌واسطهٔ سایر مکانها مکانی می‌شود و در خود، عمل محلی شدن را تحقق می‌بخشد" (کالون و لوو، ۲۰۰۴: ۳-۴).

مسی (۲۰۰۵: ۱۳۰) در راستای فهم مطلق از مکان و فضا، می‌نویسد، "یک راه دیدن مکانها، نگاه کردن به نقشه است: سمرقند اینجاست و (اگر انگلستان را دور یک محدوده بگردانیم) ایالات متحده آنجاست... اما برای پرهیز از تصور از فضا به‌عنوان یک سطح، باید این تصور از مکان را هم رها ساخت. اگر فضا مترادف هرآنچه داستانهایی باشد که تاکنون گفته شده، مکانها مجموعهٔ آن داستانها، [یعنی] مفصل‌بندی هندسهٔ قدرت وسیع‌تر فضا خواهند بود. سرشت آنها محصول این تعاملات در آن عرصهٔ وسیع‌تر و آنچه از آنها پدیدار می‌گردد، خواهد بود. و افزون بر این، [محصول] پدیدنیامده‌ها، روابط برقرارنشده و حذفیات در این روند به‌شمار می‌آید. تمام این مجموعه در خصوصیت‌بخشی به مکان سهمی برعهده دارند." مسی نتیجه می‌گیرد، مکانها نقاط و محدوده‌های روی نقشه نیستند، بلکه تلفیقی از فضا و زمان، یعنی نوعی "رخدادهای فضایی-زمانی" هستند. بنابراین، او هم مکان را بستر تولید فضا بشمار می‌آورد (همانجا).

آشکار است که مکانها و فضاها با یکدیگر تفاوت دارند، اما گاهی هنوز تصور می‌شود، گویا تفاوت‌های فرهنگی یا اقتصادی به صورت فراجغرافیایی، به‌سبب نیروهای مطلق طبقه، قومیت یا سلطهٔ بی‌چون‌وچرا تولید می‌شوند، حتی اگر این نیروها در صور مجازی جغرافیایی اسیر باشند یا حتی اگر به‌زبان جغرافیایی تجلی یابند. در همین راستا استدلال می‌شود، جغرافیا ممکن است اهمیت داشته باشد، اما تنها به عنوان عنصری که در آن روندهای اجتماعی عام و مطلق، نظیر لایه‌بندی اجتماعی، دولت‌سازی و سلطه‌گری ایدئولوژیک در فضا پدیدار می‌گردند. حتی در نظر بعضی که می‌پذیرند، فضا اهمیت دارد، به همین ترتیب، فضا تنها به‌طور مشروط اهمیت می‌یابد و نه به‌صورت لازم. این بدان معناست که برای تبیین روابط لازم بین عینیات منطقی (دولتها، طبقه‌ها، گروهها و مانند آن)، می‌توان به فرموله کردن نظریه‌های مطلق دست یازید. ظاهراً تنها در پژوهش تجربی عینی، به حساب

-
1. Real Space
 2. Physical and Social Sphere
 3. Spacetime

آوردن شروط نظم و ترتیبات فضایی^۱ الزامی است، اما گویا نظریه‌ها بایستی دست‌نخورده باقی بمانند (اگنیو و کوبریچ، همانجا).

از سوی دیگر، ثریفت (۲۰۰۹: ۹۶-۱۰۴) با تکیه بر نسبی بودن فضا، ۴ نوع فضا را که جغرافیدانان با آنها سروکار دارند، مطرح می‌سازد:

الف- فضای نخست: تعبیر تجربی^۲. این نوع فضا به امور روزمره و بافت دنیوی که زندگی روزانه بر آن برپا می‌شود، باز می‌گردد و ضمناً می‌توان از آن به عنوان فضای *اندازم‌گیری*^۳ یاد کرد. به‌عنوان نمونه، تعیین فاصله یک شهر از شهر دیگر، یا تعیین وقت (زمان)؛

ب- فضای دوم: فضای ناپسته^۴. این نوع فضا به حرکت و جابجایی دلالت دارد. به عنوان نمونه، از جابجایی یک بی‌خانمان در طول یک خیابان گرفته تا جریان گردشگران در سطح بین‌المللی؛

ج- فضای سوم: فضای تصور^۵. این فضا به روندی باز می‌گردد که طی آن، تعدد تصاویر، ادراک تازه‌ای از فضا ایجاد می‌کند؛ و

د- فضای چهارم: فضای مکان^۶. فضایی که به عنوان مکان ادراک می‌شود؛ مکان به روندی باز می‌گردد که طی آن، فضاها به نوعی انتظام می‌یابند که توانهای نهفته و اثرگذار [مکان] در آن تجلی می‌یابند (ثریفت، ۲۰۰۹: ۱۰۴).

ثریفت تاکید می‌کند، البته، این فضاهای چهارگانه برای سهولت تحلیل به‌طور مجزا در نظر گرفته شده‌اند، حال آن‌که هر چهار نوع فضا در عمل به‌صورتی یکپارچه مطرح هستند (همانجا).

در همین راستا، اسمیت (۱۹۹۰: ۴۹، ۹۲) می‌نویسد، هرچند مفهوم فضا واقعیتی جدا از طبیعت است، اما "تولید فضا نتیجه منطقی تولید طبیعت است." این سخن بدین معناست که طبیعت خود نتیجه "آنتی‌تز فعالیت تولیدی انسان" در روند انباشت سرمایه و پیشرفت اقتصادی است. به‌همین معنا، یوانوویچ (۲۰۰۹) در ارتباط با اهمیت اقتصادی مکان گوشزد می‌کند، "هرچند اهمیت اقتصادی مکان در گذر زمان با تغییراتی همراه بوده است، اما جایگاه آن در اقتصاد فضا هم‌چنان پابرجاست."

مفهوم فضا را، چنان‌که مارتین و میلر (۲۰۰۲) پیشنهاد می‌کنند، می‌توان به انحاء متفاوت مطرح و در مطالعات به‌کار گرفت:

الف- فضا به‌عنوان یک متغیر- فاصله- در تحلیل‌های فضایی؛

ب- برحسب صورت‌بندی‌های مکان‌محور هویت، مثلاً هویت ملی یا هویت محله‌ای، در مقابل صورت‌بندی‌های غیرفضایی، همچون جنسیت، طبقه یا نژاد؛ و

-
1. Spatial Arrangements
 2. Empirical Constructions
 3. Space of Measurement
 4. Unblocking Space
 5. Image Space
 6. Place Space

ج- برحسب نظامهای فضایی متفاوت با قانونمندی‌های ویژه عملکردی یا توسعه (مارتین و میلر، ۲۰۰۲، ۱۴۴).
 گرچه هر یک از این برداشتها، در جای خود، می‌تواند به یافته‌هایی ارزشمند منتهی شوند، اما این گونه تبیین فضا و فضایی نبایستی باعث این برداشت گردد که آنچه فضایی است، سوای آن چیزهایی است که اجتماعی است. در واقع، چنان که سوگا (۲۰۰۱) معتقد است، دو مفهوم فضایی و اجتماعی آن‌چنان درهم‌تنیده‌اند که عملاً قابل تفکیک نیستند. بر همین پایه، چنان‌که مارتین و میلر نوشته‌اند، "سخن از این‌که برخی روندها غیرفضایی هستند، همانند این است که بگوئیم، بعضی روندها غیرتاریخی به‌شمار می‌روند" (همانجا). در واقع، تمام روندهای اجتماعی در فضا روی می‌دهند، همان‌گونه که تمام آنها در گذر زمان تحقق می‌پذیرند. به سخن دیگر، آنچه مضمون اجتماعی- فرهنگی دارد، به نوبه خود، بازتاب مکانی دارد و تجلیگاه آن همان است که فضا خوانده می‌شود.

بعضی در بستر علوم اجتماعی، مفهوم فضا را در برابر مقوله جامعه مفهومی در رده پایین‌تر قرار می‌دهند، زیرا مفهوم فضا، که با انسان و جامعه سروکار دارد، بایستی عینیت و در این ارتباط، اولویت نظری (تئوریک) آن را مد نظر داشته باشد (آرنولد، ۱۹۹۷: ۴). این سخن را می‌توان بدان معنا گرفت که دیگر هیچ فضایی بر روی کره خاک، بدون بُعد اجتماعی وجود ندارد. آرنولد این واقعیت را به آن دسته از فضاهایی که تاکنون انسانی به‌خود ندیده‌اند هم تعمیم می‌دهد (همانجا).^۱ بنابراین و به سخن روشن، فضاها همگی به نوعی اجتماعی هستند؛ این گونه فضا بر حسب اجزای زیر تبیین می‌گردد:

الف- عنصر اصلی^۲ مادی- طبیعی روابط اجتماعی، متشکل از کنش عینی انسان و زیست‌کره؛

ب- عمل اجتماعی تولید، بهره‌برداری و تملک عنصر فضا مبتنی بر طبقات؛

ج- نظام نظم‌دهنده قالب پذیرش و نهادینه که عمل اجتماعی را با عنصر مادی فضای اجتماعی مرتبط می‌سازد،
 د- یک نشانه، علامت و نظام نمایشگر فضایی مبتنی بر عنصر مادی که به‌صورت دیالکتیک نحوه عمل و رفتار فضایی انسانها را زمینه‌سازی می‌کند.

یک فضا بدین ترتیب هنگامی اجتماعی خوانده می‌شود که انسانها آن را در تصرف خود درآورند. به سخن دیگر، خصلت معین اجتماعی یک فضا از طریق عمل مشخص انسانها که فضا را مورد بهره‌برداری و بازتولید قرار می‌دهند، تکامل می‌یابد. این مفهوم فضا، جامعه و طبیعت را آنچنان با یکدیگر در هم می‌آمیزد که در تحلیل آنها صرفاً به صورت نظری از هم جدا می‌گردند (آرنولد، ۱۹۹۷، ۵-۶؛ ضمنا ثریفت، ۲۰۰۹: ۱۰۴). در اینجا، باز سخن مکرر لفتور (۱۹۹۱: ۶۸) به‌یاد می‌آید که "فضا ممکن است دارای واقعیت هستی‌شناختی باشد، اما به‌واسطه روابط و ساختارهای اجتماعی تولید می‌شود." این نکته که فضا نوعی تولید اجتماعی است ناظر بر این نکته شناختی است که فضا بخش یکپارچه تمام زندگی اجتماعی است که هم بر کنش اجتماعی اثر می‌گذارد و هم از آن متأثر می‌گردد. مسی (۱۹۹۴: ۲۵۱) می‌نویسد، فضا یکی از محورهایی است که ما به‌واسطه آن جهان را تجربه و ادراک می‌کنیم.

۱. نگارنده این سخن را سالها پیش از این به گونه‌ای دیگر در باره "چشم‌اندازها" بیان داشته بود (سعیدی، ۱۳۷۷).

با این وجود، بنو ورن (۱۹۹۳: ۱۳۹-۱۴۰)، جغرافیدان سوئیسی که خود را مخالف دیدگاه فضایی معرفی می‌کند، به نظر می‌آید همین معنا را در قالب سخنانی متفاوت بیان می‌دارد؛ او با توجه به دیدگاه خود نسبت به جغرافیا، یعنی *جغرافیای اجتماعی کنش‌محور*^۱ بر این نکته اصرار می‌ورزد که در پژوهشهای جغرافیایی این *فضا*^۲ نیست که بایستی مبنا قرار گیرد، بلکه این کنش و عمل است که باید *کانون تحلیل را تشکیل دهد*^۳. این در حالی است که او بر این نکته نیز تاکید دارد که "هدف از بیان این [نکته] کم‌اهمیت جلوه‌دادن *فضا* در سلسله‌مراتب مفهومی جغرافیدانان نیست، بلکه [منظور این است که] *روابط فضایی* تنها پیش‌شرط تبیین یک تئوری اجتماعی جامع‌تر به حساب می‌آیند." البته، دیوید هاروی نیز پیش از او به زبانی دیگر نوشته بود: "اگر *فضا* و *زمان* هر دو اجتماعی و عینی هستند، پس باید افزود که روندهای اجتماعی (از جمله تعارض‌های اجتماعی) نیز در عینیت یافتن آنها نقش دارند" (۱۹۹۰: ۴۲۲).

جالب است که ورن پیش از این، در کتاب درسی خود به نام *جغرافیای اجتماعی* (چاپ سوم: ۲۰۰۸)، جامعه انسانی را *موزاییکی فضایی* معرفی می‌کند. او در این کتاب، هسته کانونی جغرافیای اجتماعی را مطالعه روابط جامعه با *فضای زمین* معرفی می‌کند و می‌نویسد: "جوامع انسانی چگونه از لحاظ فضایی سازماندهی می‌شوند؟ *فضا* در حیات اجتماعی چه نقشی ایفا می‌کند؟ این دو پرسش اساسی هستند که جغرافیای اجتماعی می‌کوشد به آنها پاسخ دهد. تعاریف مختلف جغرافیای اجتماعی چیزی نیست، مگر پاسخهای مختلف به این دو پرسش (ورن، ۲۰۰۸: ۱۱).

ورن در جای دیگر، با تکیه مکرر بر عبور از جغرافیای *فضا‌محور*^۴ به *جغرافیای کنش‌محور* و تایید این که "اغلب مسایل و روندهای اجتماعی حاوی جزئی فضایی هستند"، می‌نویسد، "استدلال من این است که فهم مناسب مسایل و روندهای اجتماعی و نیز سایر شکلها و روندهای منتهی به شکل‌گیری روابط اجتماعی- فضایی، به طور کلی، نبایستی بر تحلیل ما از این جنبه‌های فضایی شرایط اجتماعی استوار باشد، بلکه باید بر فعالیتهایی که این روابط اجتماعی- فضایی را ایجاد می‌کنند، متکی گردد (۲۰۰۵: ۴۷).

به نظر ورن، این روابط به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم یک شیوه مناسبتر جغرافیایی برای تفاوت‌گذاری حوزه‌های مختلف از لحاظ معرفت‌شناختی مرجع کنش انسانی بیابیم. او از دیدگاه خود، وظایف اصلی پژوهش اجتماعی در جغرافیا را چنین برمی‌شمارد:

1. Action-oriented Social Geography

۲. ورن *فضا* را این گونه تعریف می‌کند: "فضا مفهومی تجربی نیست، بلکه مفهومی شکلی و مبتنی بر طبقه‌بندی (classificatory) است. این [فضا] قالبی است برای عناصر طبیعی (فیزیکی) کنش‌ها و نشانه‌ای [است] برای مسایل و امکانات مرتبط با نحوه عمل (performance) در عرصه طبیعی (فیزیکی)" (۱۹۹۳: ۳).

۳. منظور ورن از عمل (Act) انسانی در چارچوب کنش (Action) این است که بایستی علاوه بر جنبه‌های رفتارشناسی واکنشی، به جنبه انگیزشی (Intentionality) نیز به عنوان عنصری قانونمند توجه نمود. کنش در نظر او عبارت است از فعالیتی که آگاهانه و هدفمند به انجام می‌رسد یا به سخن دیگر، عمل آگاهانه برانگیخته غیرجبری در جهت هدف مشخص. این کنش ممکن است فعال و موثر (نه فقط واکنشی)، درونی (فعالیت ذهنی) و یا برونی (کار بدنی مشهود) باشد.

4. Space-centred Geography

الف- درک و تبیین کنش‌های انسانی؛ و

ب- آشکارسازی رابطه کنش‌های انسانی به عرصه‌های اجتماعی و طبیعی (۱۹۹۳: ۱۴۰).

فضاها به‌عنوان صورت‌بندی سازمان هم‌پیوسته، هم‌زمانی‌ها را آشکار می‌سازند. در این معنا، فضاها عبارتند از:

الف- بیان امکان تعددها؛

ب- به امکان برهم‌افتادگی و روابط دوسویه اشاره دارند؛ و به همین علت،

ج- در رابطه با صورت‌بندی‌های آینده، پیوسته باز و نامحدود هستند. این خصوصیت، فضاها را سرزمینی (سطح

ملی) تا خرده‌فضاهای^۱ زندگی روزمره را شامل می‌گردد (لوو، ۲۰۰۸، ۲۵-۲۶).

اگر جامعه را محصول ارتباطات، تعامل افراد و گروه‌های انسانی در عرصه‌ها و زمینه‌های گوناگون بدانیم (آرنولد،

۱۹۹۷: ۳)، بایستی بر این نکته نیز تاکید ورزیم که تمام روابط و تعامل جاری در یک جامعه در عرصه معین

فضایی تحقق می‌یابد؛ به سخن دیگر، این مجموعه نه تنها زیر تاثیر الزامات فضایی است، بلکه می‌تواند فضا را

دگرگون و فضاها را تازه‌ای برپا سازد. به هر تقدیر، چنان‌که لوو (۲۰۰۸: ۲۵) اشاره دارد، فضا مواد خام بسیاری

برای اندیشه‌ورزی در علوم اجتماعی به‌ارمغان آورده است. در حالی که لحاظ (کردن) نظری فضا، اندیشیدن در

باره^۲ منطق نظم‌یابی هم‌زمانی^۲ را ممکن می‌سازد، فضا به مثابه تولید کنش اجتماعی یا به عنوان تولید

ساختارهای اجتماعی، موضوع تحلیل در علوم اجتماعی است.

سازمان فضایی^۳ و مراکز سکونتگاهی

پدیده‌های جغرافیایی، چه پدیده‌های محیط طبیعی و چه پدیده‌های اجتماعی-اقتصادی، همچون هر پدیده

عینی، نه تنها از مجموعه‌ای از عوامل و نیروها نشات می‌گیرند، بلکه دایما در معرض دگرگونی قرار دارند. این

خصوصیت نشانگر دو جنبه اساسی است: نخست این که پدیده‌ها از اجزایی برآمده از عوامل و نیروهای گوناگون

تشکیل شده‌اند و دیگر، بین این اجزا پیوندی جوهری وجود دارد که آنان را در قالب تاثیر هم‌افزا^۴ به هم مرتبط

می‌سازد. این اجزا طبعاً با یکدیگر در تعامل دائمی هستند و نهایتاً معرف پدیده، هم از لحاظ شکل و هم محتوا،

به‌شمار می‌روند.

افزون بر این، اجزای تشکیل‌دهنده پدیده بعضاً قابل رویت و گاهی پنهان از دید ما قرار دارند. به عنوان نمونه،

یک چشم‌انداز طبیعی ساده (یک دشت، یک دامنه، یا یک کوه)، از اجزایی متاثر از ساخت زمین، ویژگی شیب،

نوع آب‌وهوا، جنس خاک و مانند آن، و همچنین متاثر از عامل اثرگذار انسانی تشکیل شده است، اما همه این

عوامل و نیروها در نگاه اول به‌نظر ما نمی‌آیند. به همین ترتیب، یک چشم‌انداز انسانی (یک شهر، یک روستا یا

ناحیه) از اجزای محیطی و اجتماعی-اقتصادی گوناگون پدیدار می‌شود، که اجزای دخیل و تشکیل‌دهنده آن، به

سبب تنوع و سرشت هم‌افزایی، به آسانی قابل مشاهده، هم مشاهده ساده و هم علمی، نیستند (سعیدی،

۱۳۷۷).

-
1. Microspaces
 2. Simultaneity
 3. Spatial Organization
 4. Synergistic Effect

وقتی یکی از ابعاد ساختاری یا کارکردی نظام جغرافیایی را ابعاد اجتماعی- اقتصادی [به صورت یک قید یکپارچه] به حساب می آوریم، در واقع، منظور مادیت بخشی به مناسباتی است که چه بسا منشاء ذهنی دارند. به سخن دیگر، مناسبات اجتماعی در نظر است که خود را در رفتار و انواع فعالیتها به نحو مستتر یافته پنهان ساخته است، اما به هر حال، رنگ و بویی مادی دارد؛ والا روابط اجتماعی اصولاً از جنس مادی نیستند و نمی توانند به خودی خود، فضایی به شمار آیند، مگر آن که بروز عینی آنها و "نشانه" های متجلی آنها. تجلی روابط اجتماعی یا اجتماعی- اقتصادی است که در شکل فضا- یعنی به صورت ساختاری مادی- پدیدار می گردد و این فضا که به صورت یک نظام بروز می یابد و عمل می کند، یعنی نظامی فضایی به مثابه مقوله اصلی مطالعات جغرافیای امروزی.

چنان که گفته اند، هیچ ایده ای در علوم اجتماعی، هم چون مفهوم فضا، این چنین دید گسترده ای در باره سازمان ارائه نمی کند (هرنس، ۲۰۰۴: ۶۲). سازمان فضایی، همچون هر شکل سازمانی دیگر، تشکیلاتی است متشکل از اجزای مرتبط؛ اجزای سازمان فضایی؛ چنان که کریستالر (۱۹۳۳) اشاره دارد، سکونتگاههای انسانی کوچک و بزرگی هستند که در یک عرصه معین پراکنده شده اند.^۱ هر یک از این سکونتگاهها، اعم از شهری یا روستایی، عضوی از اعضای تشکیل دهنده این سازمان به حساب می آیند که در کنار هم، مجموعاً، به نحوی سلسله مراتبی در یک عرصه فضایی^۲ استقرار یافته اند.^۳

در دنیای واقعی، کمتر عرصه فضایی یافت می شود که تمام اجزای آن، از لحاظ ساختار و کارکرد (سازمانی)، هم شکل و یکسان باشند؛ در واقع، بعضی از این اجزا ممکن است کانون شهری یا حتی کانون کلانشهری و بعضی دیگر، کانون روستایی، اعم از روستاهای بزرگ، میانی و یا کوچک باشند. آنچه مهم است، این که هر یک از آنها، بنا بر جایگاه سازمانی خود، در هم آهنگی با دیگر اجزا، نقشی را بر عهده دارند. این نقش پذیری، بنا بر معیارهای اولیه سازمان فضایی،^۴ بر دو پایه شکل می گیرد:

۱- جمعیت سکونتگاه که وسعت آن نیز معمولاً بر اساس آن تعیین می گردد؛ و

۲- مجموعه امکانات، خدمات و تاسیسات موجود در آن سکونتگاه.

بنابراین، هر سکونتگاه با توجه به سطح برخورداری از این دو معیار، از رتبه^۵ ویژه ای در سازمان فضایی برخوردار می گردد. بدینسان، مجموعه سکونتگاههای موجود در یک عرصه فضایی، هر یک با توجه به رتبه خود و در کنار رتبه دیگر سکونتگاهها، سلسله مراتب سکونتگاهی^۱ را تشکیل می دهند.

۱. البته، همچنین شامل دیگر تاسیسات انسانی موجود در خارج از عرصه های شهری یا روستایی، مانند واحدهای کشاورزی، صنعتی و مانند آن؛ هر چند در اینجا، عمدتاً سکونتگاههای انسانی مورد تاکید هستند.

2. Spatial Sphere

۳. در اینجا نباید واژه مرکز، بویژه مرکز روستایی را با اصطلاحاتی که معمولاً در تقسیمات اداری- سیاسی یا در برنامه های اجرایی به کار می رود، اشتباه گرفت.

۴. این معیارها را نخستین بار والتر کریستالر، جغرافیدان آلمانی، برای نظم سلسله مراتبی سکونتگاههای انسانی مطرح ساخت. نگاه شود به:

5. Rank

پیوستگی ساختاری - کارکردی

از آنجا که خصلت بنیادین همه نظامها، از جمله نظام فضایی، پیوستگی درونی اجزای مختلف آنهاست، بین ساختارهای مختلف و کارکردهای گوناگون هر نظام نوعی هم‌پیوندی و هم‌نوایی برقرار است. در واقع، همین هم‌نوایی است که نوعی پوشش درونی در سرتاسر نظام برقرار می‌سازد که تا کوچک‌ترین اجزای آن را همچون شبکه‌ای از اتصالات، به یکدیگر مرتبط می‌سازد (سعیدی، ۱۳۸۹). بدین ترتیب، هر جزء ساختاری، جزء کارکردی خود و روابط حاکم بر آن را امکان‌پذیر یا پدیدار می‌سازد. به‌عنوان مثال، تغییر در شیب زمین و یا پوشش گیاهی در ساختار محیطی - اکولوژیک، کارکردهایی را بر مجموعه کارکردهای محیطی - اکولوژیک تحمیل می‌کند؛ مثلاً از بین رفتن پوشش گیاهی (تغییر در ساختار)، فرسایش (کارکرد) را تسهیل می‌کند؛ حال اگر از بین رفتن این پوشش با تغییر در شیب همراه گردد (تغییر بیشتر در ساختار محیطی)، مسلماً (کارکرد) شسته‌شدگی و از بین رفتن خاک را تشدید خواهد کرد. باز از آنجا که دگرگونی یک جزء ساختاری بر سایر اجزای ساختاری هم اثر خواهد گذارد (انتقال سیستمی تغییرات)، دیگر کارکردها نیز تحت تاثیر قرار گرفته، مثلاً امکان بهره‌برداری اقتصادی از خاک و پوشش گیاهی و یا کشت و ورز را منتفی خواهد ساخت. به همین ترتیب، برای حفاظت از خاک و پوشش گیاهی و حفاظت از ساختارهای محیطی - اکولوژیک، اصلاح ساختارهای حقوقی و وضع قوانین و مقررات مرتبط ضروری خواهد بود، هر چند اصلاح ساختار حقوقی به نوبه خود، مستلزم اصلاح ساختار فرهنگی و تغییر در رفتارها مطرح خواهد شد و تا آخر....

بدین ترتیب، هرگونه تغییر در یک جزء، به واسطه همین هم‌پیوندی ساختار - کارکردی و اتصالات درون شبکه اجزای نظام، قاعدتاً بایستی آنچنان سنجیده و اندیشیده باشد که تبعات اثرگذار آن در سایر اجزا، اعم از اجزای ساختاری یا کارکردی، به درستی پیش‌بینی گردد. در همین چارچوب است که هنگامی که شبکه معابر روستاها را به صورت رایج در طرح‌های هادی تغییر می‌دهیم، تغییر در شکل و فرم مسکن و نهایتاً بافت عمومی روستا و پیامدهای ناخواسته آن حتی در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و روابط اجتماعی به‌ناچار بروز می‌کند.^۲ بنابراین، نباید از یاد برد که هر جزء ساختاری، کارکرد ویژه خود را به همراه روابط مرتبط با آن برقرار می‌سازد. هر گونه تغییری در هر یک از اجزای ساختاری، با توجه به کارکردی که باید برقرار سازد، به جزء یا اجزای هم‌پیوند خود در مجموعه کارکردها منتقل می‌شود و از همین طریق، روابط مرتبط خود را بر آن جزء تحمیل می‌نماید (نمودار شماره ۲).

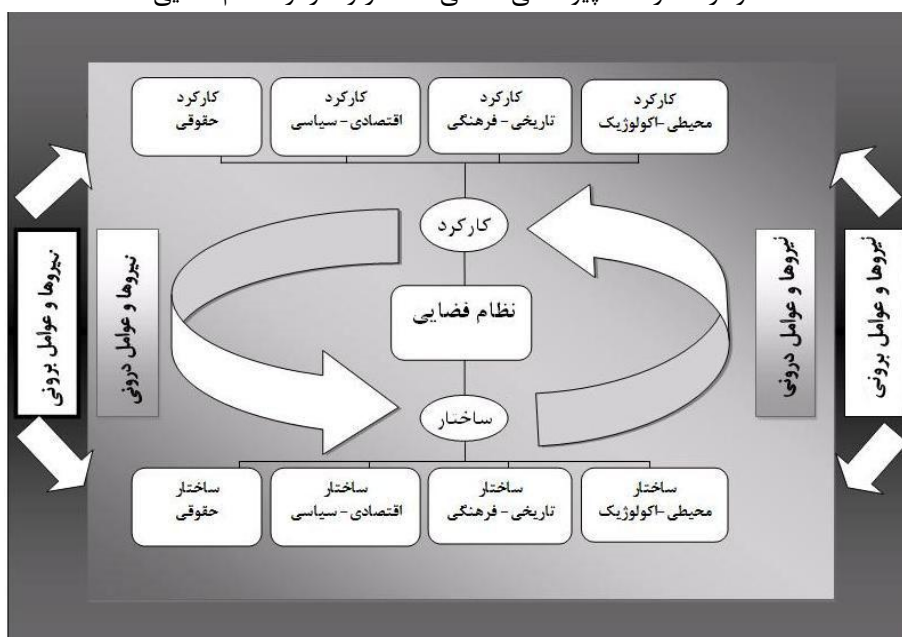
توجه به پیوستگی ساختاری - کارکردی در عمل مستلزم تاکید بر آن در انتظام همه‌جانبه فضا و اجزای آن برای برآوردن نیازهای گوناگون اجتماعی - اقتصادی است. البته، این مهم از دیرباز کم و بیش مورد توجه بوده است، چنان‌که کایزر (۲۰۱۱: ۲) می‌نویسد، در برپایی شبکه معابر شهرهای رم باستان، برنامه‌ریزان شهری، کارگزاران بخش عمومی، ساکنان و بهره‌مندان از شبکه معابر، در تعامل و همکاری با یکدیگر کوشیده‌اند تا خیابانها و

1 . Settlement Hierarchy

۲. بعضی کارشناسان همه این تغییرات حاصل از دگرگونی‌های ساختاری - کالبدی روستاها را به گردن الگوبرداری روستاییان از زندگی و روابط شهری می‌اندازند.

کوچه‌ها و فضاهای بین آنها را به نحوی هرچه کارآمدتر برپا سازند. در اینجا ساختار معابر به نحوی طراحی و اجرا شده بود، تا ارتباط بخشهای مختل شهر را هرچه بهتر میسر سازد.

نمودار شماره ۲- پیوستگی تعاملی ساختار و کارکرد نظام فضایی



ماخذ: سعیدی

مآخذ (بخش نخست):

- ۱- سعیدی، عباس (۱۳۷۷)، مبانی جغرافیای روستایی، انتشارات سمت، تهران (چاپ نخست)؛
- ۲- سعیدی، عباس (۱۹۸۹)، "محیط، فضا و توسعه- بحثی در ضرورت توسعه یکپارچه روستایی- شهری"، مسکن و محیط روستا، سال بیست و نهم، شماره ۱۳۱، ۳-۱۲؛
- ۳- سعیدی، عباس (۱۳۹۰-الف)، "پویش ساختاری- کارکردی - رویکردی نظاموار در مطالعات مکانی- فضایی"، جغرافیا، فصلنامه علمی- پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران، سال نهم، شماره ۲۹، تابستان، ۷-۱۶؛
- ۴- سعیدی، عباس (۱۳۹۰-ب)، "جغرافیا"، در: فرهنگ آثار ایرانی- اسلامی، جلد سوم، انتشارات سروش، تهران، صص ۱۰۳-۱۰۵؛
- ۵- سعیدی، عباس (۱۳۹۱)، "پویش ساختاری- کارکردی: رویکردی بدیل در برنامه‌ریزی فضایی"، فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال یکم، شماره ۱، پاییز، ۱-۱۰؛
- ۶- جانستون، رونالد (۱۳۷۰-۷۳)، "جغرافیا و جغرافیدانان"، ترجمه عباس سعیدی، رشد آموزش جغرافیا، شماره‌های ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۷؛ ۳۸، ۳۹، ۴۰؛ ۱۳۷۳، ۴۰؛ ۱۳۷۳، ۳۸؛

- 7- Agnew, John A. and Smith, J. M.(eds,)(2002), *American Space /American Place;Geographies of the Contemporary United States*, Edinburgh University Press, Edinburgh;
- 8- Agnew, John A. and Corbridge, Stuart (2003), *Mastering Space - Hegemony, territory and international, political economy*, Routledge, London – New York;
- 9- Anderson, B. and Harrison, P. (eds,)(2010), *Taking-Place: Non-Representational Theories and Geography*, Ashgate, Farnham (UK);
- 10- Arnold, H. (1997), *Gesellschaften-Räume-Geographien; Zur Auseinandersetzung mit aktuellen sozialen und räumlichen Ungleichheiten*, Schriftenreihe des Zentrums für europäische Studien, Universität Trier, Trier;
- 11- Bonnett, Alastair (2008), *What is Geography?* Sage Publications, London;
- 12- Bourdieu, Pierre (1985), "The Social Space and the Genesis of Groups", *Theory and Society*, Vol. 14, No. 6 (Nov.), pp. 723-744;
- 13- Bunge, W. (1962), *Theoretical Geography*, Lund;
- 14- Castree, Noel and Gregory, Derek (2007), *David Harvey: A Critical Reader*, Blackwell Publishing Ltd, Oxford;

- 15- Callon, M. and Law, J. (2004), "Guest editorial", *Environment and Planning: Society and Space*, Vol. 22, PP. 3-11;
- 16- Christaller, Walter (1933), *Die zentralen Orte in Suddeutschland*, Jena;
- 10- Chisholm, M. (1962), *Rural Settlements and Land Use*, London;
- 11- Chorley, J. Richard and Haggett, Peter (eds.)(1967), *Socio-economic models in geography*, Methuen, London;
- 12- Chorley, J. Richard and Haggett, Peter (eds.)(1967), *Physical and Information Models in Geography*, Methuen, London;
- 13- Chorley, J. Richard and Haggett, Peter (eds.)(1967), *integrated Models in Geography*, Methuen, London;
- 14- Cresswell, Tom (2004), *place – A Short Introduction*, Blackwell Publishing, Oxford;
- 15- Dourish, Paul (2006), "Re-Space-ing Place: "Place" and "Space" Ten Years On", *CSCW (Computer Supported Cooperative Work) 06*, November 4-8, Banff, Alberta, Canada;
- 16- Foucault, Michel (1986), "Of Other Spaces", *Diacritics*, Vol. 16, No. 1 (Spring), PP. 22-27;
- 17- Freeman, Walter Thomas (1967), *Geography and planning*, Hutchinson, London;
- 18- Giddens, Anthony (1996), *The Consequences of Modernity*, reprinted, Polity Press, Cambridge;
- 19- Gieryn, F. Thomas (2000), "A Space for Place in Sociology", *Annual Review of Sociology*, Vol. 26, PP. 463–496;
- 20- Gradmann, Robert (1925), "Das Ländliche Siedlungswesen des Königsreichs württemberg". In: *Forschungen zur deutschen Landes – und Volkeskunde*, 21. Bd., Heft. 1. 2. Auflage, Stuttgart;
- 21- Gregory, D. and Urry, J (eds.)(1985), *Social relations and Spatial Structures*, MacMillan, London;
- 22- Hartshorne, R. (1958), "The Concept of Geography as a Science of Space", in: *Annals of the Association of American Geographers*, 48;
- 23- Hartshorn, Richard (1959), *Perspective on the Nature of Geography*, The Association of American Geographers, USA;
- 24- Harvey, David (1990), "Between Space and Time: Reflections on the Geographical Imagination", *Annals of the Association of American Geographers*, Vol. 80, No. 3 (Sep.), pp. 418-434;
- 25- Harvey, David (1992), *The Conditions of Postmodernity, An Enquiry into the Origins of Cultural Change*, Blackwell, Cambridge;
- 26- Harvey, David (2000), *Spaces of Hope*, Edinburgh University Press, Edinburgh;
- 27- Harvey, David (2001), *Spaces of Capital, Towards a Critical Geography*, Routledge, New York;
- 28- Harvey, David (2005), *Spaces of neoliberalization: towards a theory of uneven geographical development*, Franz Steiner Verlag, Wiesbaden;
- 29- Harvey, David (2009), *Cosmopolitanism and the Geographies of Freedom*, Columbia University Press, New York;
- 30- Hernes, Tor (2004), *The spatial construction of organization*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam;
- 31- Hettner, A. (1927) *Die Geographie. Ihre Geschichte, ihr Wesen, ihre Methoden*, Ferdinand Hirt, Breslau;

- 32- Hubbard, Phil (2012), "Thinking spaces, differently?", *Dialogues in Human Geography*, 2, PP. 23-26;
- 33- Isard, Walter (1949), "The General Theory of Location and Space-Economy", *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. 63, No. 4 (Nov.), pp. 476-506;
- 34- Isard, D.W. (1960), *Methods of Regional Analysis*, MIT Press;
- 35- Johnston, R. (1991), *Geography and Geographers, Anglo-American Human Geography since 1945*, 4th Edition, Edward Arnold, London;
- 36- Jones, Martin (2009), "Phase space: geography, relational thinking, and beyond", *Progress in Human Geography*, (Online first published on March 13), pp. 1–20;
- 37- Jovanović, Miroslav N.(2009), *Evolutionary Economic Geography - Location of production and the European Union*, Routledge, London – New York;
- 38- Kaiser, Alan (2011), *Roman Urban Street Networks*, Routledge, London and New York;
- 39- Lefebvre, Henri (1991), *The Production of Space*, Transl. by D. Nicholson-Smith, Blackwell, Oxford;
- 40- Lew, A.A., Hall, C.M., and Timothy, D.J. (2008), *World Geography of Travel and Tourism, A Regional Approach*, Elsevier Inc., Oxford;
- 41- Löw, Martina (2008), "The Constitution of Space, The Structuration of Spaces Through the Simultaneity of Effect and Perception", *European Journal of Social Theory*, 11(1), PP. 25–49;
- 42- Lloyd, P. E. and Dicken, P. (1990), *Location in space - A Theoretical Approach to Economic Geography*, 3rd edition, Harper & Row, London;
- 43- Martin, Deborah G. and Miller, Byron (2002), "Space and Contentious Politics", *Mobilization: An International Journal*, 8(2), PP. 143-156;
- 44- Massey, Doreen (1985), "New Directions in Space", in: Gregory, D. and Urry, J. (eds.), *Social Relations and Spatial Structures*, MacMillan, London;
- 45- Massey, Doreen (1991), "A Global Sense of Place", *Marxism Today*, June;
- 46- Massey, Doreen (2005), *For Space*, Sage Publications Ltd, London;
- 47- Mehigan, Tim (ed.)(2008), *Frameworks, Artworks, Place -The Space of Perception in the Modern World*, Rodopi, Amsterdam - New York;
- 48- Merrifield, A. (1993), "Place and Space: A Lefebvrian Reconciliation", *Transactions of the Institute of British Geographers*, New Series, Vol. 18, No. 4., pp.516-531.
- 49- Merriman, Peter et al. (2012), "Space and spatiality in theory", *Dialogues in Human Geography*, 2, PP. 3-22;
- 50- Natter, Wolfgang (2005), "Identities of Disciplinary Space and its Borders Between the Anthro- and Political Geography of Germany and the United States", in: van Houtum, H., Kramsch, O., and Zierhofer, W. (eds.), *B/ordering Space*, Ashgate Publ. Ltd., Aldershot, PP.171-187;
- 51- Perroux, Francois (1950), "Economic Space: Theory and Applications." In: *Quarterly Journal of Economics*, 64;
- 52- Pred, Allan (1984), "Place as Historically Contingent Process: Structuration and the Time- Geography of Becoming Places", *Annals of the Association of American Geographers*, Vol. 74, No. 2. (Jun., 1984), pp. 279-297;
- 53- Scheiner, Joachim (2002), "Verkehr(ter) Raum. Does space matter? Ein Disput", *geographische revue, Zeitschrift für Literatur und Diskussion*, Jahrgang 4., Heft 1, S. - ;

- 54- Sheppard, Eric (2007), "David Harvey and Dialectical Space-time", in: -Castree, Noel and Gregory, Derek, *David Harvey: A Critical Reader*, Blackwell Publishing Ltd, Oxford;
- 55- Smith, Neil (1990), *Uneven Development - Nature, Capital, and the Production of Space*, 3rd. Edition, The University of Georgia Press, Athens and London;
- 56- Soja, E. W. (1990), *Postmodern Geographies, The Reassertion of Space in Critical Social Theory*, 2nd Impression, Verso, London-New York;
- 57- Soja, E. W. (2001), "In Different Spaces - Interpreting the spatial organization of societies", *Proceedings of 3rd International Space Syntax Symposium*, Atlanta;
- 58- Soja, E. W. (2005), "Globalization, Regionalism, and the Postmetropolitan Transition", in: van Houtum, H., Kramsch, O., and Zierhofer, W. (eds.), *B/ordering Space*, Ashgate Publ. Ltd., Aldershot, PP. 33-46;
- 59- Sombart, Werner (1930), "Einige Anmerkungen zur Lehre von Standort der Industrien", In: *Archiv für Sozialwissenschaften und Sozialpolitik*, 30;
- 60- Sombart, Werner (1930), *Die drei Nationalökonomien. Geschichte und System der Lehre von der Wirtschaft*, München und Leipzig;
- 61- Stamp, Laurence Dudley (1960), *Applied Geography: How the Geographer's Survey and Analysis Can Help in Understanding the Britain of Today and in Planning for Its Future*, Penguin Books,
- 62- Strabo, *Geography* (The Geography of Strabo), Transl. by Horace Leonard Jones, 8 Vols., Harvard University Press, London, 1925;
- 63- Stowasser, J.M., et al. (2006), *Lateinisch-deutsches Wörterbuch*, Oldenbourg, München;
- 64- Thrift Nigel (2008), "Space", *Theory, Culture and Society*, 23(2-3), PP. 139-146;
- 65- Thrift, Nigel (2009), "Space: The Fundamental Stuff of Geography", in: -Clifford, N., Holliday, S., Rice, S.P., and Valentine, G. (eds.), *Key Concepts in Geography*, Sage Pub., London, PP. 95-107;
- 66- VonThünen, Johann Heinrich (1842), *Der isolierte Staat in Beziehung auf Landwirtschaft und Nationalökonomie*, Rostock;
- 67- Tuan, Yi Fu (1979), "Space and Place: Humanistic Perspective", in: Gale, Stephen and Olsson, Gunnar, *Philosophy in Geography*, D. Reidel Publishing Co., PP. 387-427;
- 68- Ullman, E.L.(1940-41), "A Theory of Location for Cities". In: *American Journal of Sociology*, 46, pp. 853-864;
- 69- Warf, B. and Arias, S. (eds.)(2009), *The Spatial Turn, Interdisciplinary perspectives*, Routledge, London and New York;
- 70- Weber, Alfred (1914), "Industrielle Standortlehre (Allgemeine und Kapitalistische Theorie des Standorts)", In: *Grundriss der Sozialökonomik*, 6. Abt. Tübingen;
- 71- Werlen, Benno (1993), *Society, Action and Space - An alternative human geography*, Transl. by G. Walls, Ed. by T. Brennan and B. Werlen, Routledge, London and New York;
- 72- Werlen, Benno (2005), "From a Space-centred Towards an Action-centred Human Geography", in: van Houtum, H., Kramsch, O., and Zierhofer, W.(eds.), *B/ordering Space*, Ashgate Publ. Ltd., Aldershot, PP. 47-60;
- 73- Werlen, Benno (2008), *Sozialgeographie*, 3. Auflage, UTB;
- 74- Woods, Michael (2011), *Rural*, Routledge, London and New York;

